

عوامل و مراحل تدوین، اجراء و ارزیابی:

استراتژی امنیت ملی

رضا خلیلی

مقدمه

خصایص و ویژگیهای خاص و پویای هر واحد سیاسی توجه داشت. براساس این نگرش، عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی از جهتی نیازمند تعیین مفروضاتی برای دستیابی به قواعد و ضوابط ثابت و از جهت دیگر نیازمند شناخت خصایص و ویژگیهای خاص و پویای هر واحد مورد پژوهش است.

برای دستیابی به قواعد و ضوابط ثابت تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی در درجه اول بایستی تلقی خود از اهداف و ابزارهای این مقوله را مشخص نموده و رابطه میان آنها را با تعیین مفروضاتی محدود و دقیق نماییم:

استراتژی ملی به دنبال تحقق اهداف و سیاستهای ملی با توجه به امکانات و محدودیتهای ملی است؛ بنابراین تعیین و تدوین استراتژی

در تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی هر واحد سیاسی، عوامل و مراحل بسیاری نقش ایفا می کنند که در صورت شناخت دقیق و صحیح آنها از یک سو می توان به چارچوبی برای تعیین و جهت دهی رفتار خود و از سوی دیگر به شناخت و مقابله با استراتژی غیر خود (دشمن) دست یافت. بنابراین شناخت عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی خواه برای نظم بخشی به رفتار یک واحد سیاسی و خواه برای ایجاد تغییر در آن، امری بسیار مهم و قابل توجه است.

برای شناخت عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی از یک سو باید به قواعد و ضوابط ثابت و از سوی دیگر به

امنیت ملی حداقل نیازمند توجه به سیاستها، اهداف، امکانات و محدودیتهای هر واحد سیاسی است که بدون شناخت هر یک از آنها شناخت و تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی عملاً غیرممکن یا حداقل ناصواب خواهد بود.

۱- سیاستهای کلان ملی

همچنین از آنجا که جوهره استراتژی امنیت ملی، امنیت است، این عامل را نیز بایستی بر چهار عامل مذکور افزود. با عنایت به این پنج عامل اساسی و بادرک رابطه معنادار و ارگانیک میان آنها می توان به عوامل اصلی تعیین استراتژی امنیت ملی دست یافت، اما پیش از آن لازم است این عناصر را به گونه ای مورد توجه قرار دهیم که قابلیت تعریف و تدقیق و شاخص سازی عملیاتی داشته و دربرگیرنده حداکثر عناصر و عوامل تعیین کننده استراتژی امنیت ملی باشند. از این رو به جای عوامل مذکور بنابه دلایلی، که در این نوشتار توضیح داده خواهد شد، از پنج عامل سیاستهای کلان ملی، بنیانهای حیاتی ملی، قدرت ملی، امنیت ملی و آسیب پذیریهها و تهدیدها استفاده شده و بر این اساس عوامل تعیین استراتژی امنیت ملی تعریف و تدقیق و به بحث گذاشته خواهند شد.

۲- بنیانهای حیاتی ملی

بنیانهای حیاتی ملی مفهومی مبهم و گسترده است که برای تعریف و تبیین بایستی اجزای مفهومی آن را مشخص نمود. بنیانهای حیاتی ملی همان گونه که از معنای ظاهری آن برمی آید، بیانگر عوامل و عناصری است که بقا و موجودیت هر واحد سیاسی به آنها وابسته است. طبعاً هر واحد سیاسی ملی بنا به ویژگیهای فرهنگی و تاریخی خود دارای عناصر و عوامل نسبتاً پایداری است که براساس آنها به موجودیت خود ادامه می دهد. شاید آنچه اغلب اندیشمندان

تحت عنوان «منافع ملی» از آن یاد می‌کنند ناظر بر همین عناصر نسبتاً ثابت و پایدار باشد که دولت-کشورها در روابط خود بایکدیگر درصدد حفظ و تأمین و تضمین آنها هستند. با این وجود به نظر می‌رسد مفهوم منافع ملی به تنهایی بیانگر همه عناصر و عواملی که ثبات و بقای هر دولت بر آنها مبتنی شده است، نباشد. علاوه بر

منافع ملی مفاهیمی نظیر اهداف ملی، ارزشها و هنجارهای ملی را نیز باید در ذیل مفهوم بنیانهای حیاتی ملی قرار داد. بدین ترتیب بنیانهای حیاتی ملی ناظر بر ابعاد عینی و ذهنی است که بعد عینی آن را عمدتاً در حفظ تمامیت ارضی، استقلال، پیشرفت و رفاه اقتصادی و... و بُعد ذهنی آن را در حفظ ایستارهای فرهنگی و ارزشی و نیز آرمانها و اهداف ملی باید جستجو نمود. با این وصف بنیانهای حیاتی ملی را در سه عنصر اساسی «اهداف ملی، ارزشها و هنجارهای ملی و منافع ملی» می‌توان مورد توجه قرار داد:

۲-۱- اهداف ملی: مقاصد مشخصی که تصویری از آینده پیش روی جامعه و نخبگان آن قرار می‌دهد و ناظر بر تأمین و تضمین منافع و مصالح ملی است را می‌توان به عنوان اهداف ملی تعریف نمود. به عبارت دقیق‌تر «اهداف، مقاصد و منظورهای بنیادی یک ملت که تمام سیاستها به سمت آنها حرکت می‌کنند و تمام توانها در جهت دستیابی به آنها به کار برده می‌شوند»^(۱) را می‌توان به عنوان اهداف ملی تلقی کرد. اهداف ملی ناظر بر موضوع واحد و دقیقی نیست اما بر اساس

تقسیم‌بندی به صورت اهداف مستقل یا وابسته، کوتاه‌مدت، میان‌مدت یا بلندمدت، ظاهری یا واقعی، سازگار یا ناسازگار، متحد یا متفرق و حافظ یا به دنبال تغییر وضع موجود^(۲) می‌توان تا حدود زیادی آنها را از صورت انتزاعی خارج ساخته و به شناخت آنها پرداخت.

۲-۲- ارزشها و هنجارهای ملی: مجموعه‌ای از ایستارها که هر جامعه به یک اجماع عمومی درباره آنها دست یافته را می‌توان ارزشها و هنجارهای ملی نامید. این ایستارها ساخته و پرداخته فرهنگ، آموزش، جامعه‌پذیری و تبادل تجربیات شخصی و اجتماعی در این حوزه‌هاست. ارزش را می‌توان «شیوه‌ای از بودن یا عمل که یک شخص یا یک جمع به عنوان آرمان می‌شناسد و افراد یا رفتارهایی را که بدان نسبت داده می‌شوند، مطلوب و مشخص می‌سازد»^(۳) تعریف کرد. بر اساس این تعریف ارزشها ارتباط تنگاتنگی با اهداف ملی می‌یابند و شاید به همین دلیل است که اغلب این مفاهیم (اهداف و ارزشهای ملی) را در کنار یا حتی به جای یکدیگر به کار می‌گیرند. علی‌رغم این ارتباط تنگاتنگ، ارزشهای ملی از اهداف ملی متمایز هستند و در این نوشتار نیز به صورت مستقل مورد توجه قرار می‌گیرند.

۲-۳- منافع ملی: به لحاظ تاریخی مفهوم منافع ملی پس از انقلاب کبیر فرانسه رواج عام یافت اما به لحاظ نظری این مفهوم را اولین بار «چارلز بیرد» به کار برد.^(۴) مفهوم منافع ملی همچون سایر مفاهیم مشابه مفهومی مبهم، نارسا و نسبی است. این ویژگیها را در تعاریف

متعددی که از مفهوم منافع ملی صورت گرفته به خوبی می‌توان درک کرد. «دیوید سینگر» منفعت ملی را چشم‌انداز مبهمی می‌داند که به واسطه آن دشمنانمان را شناخته و محکوم می‌کنیم، شهروندانمان را به استناد آن تابع خود می‌سازیم و اعمالمان را به واسطه آن تأیید اخلاقی نموده و کارایی می‌بخشیم. «سیسیل کراب» مفهوم منفعت ملی را مفهومی مبهم می‌داند و «کنث بودیگ» بر متحول و متغیر بودن آن تأکید می‌نماید.^(۵) هر تعریف و تبیینی که از منافع ملی ارائه گردد خواه ناخواه با مفاهیم اهداف و ارزشها و هنجارهای ملی در ارتباطی نزدیک است اما نباید به این بهانه آنها را در همدیگر ادغام نمود زیرا علاوه بر این وجوه اشتراک و ارتباط، تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد.

«ارگانسکی» عوامل اصلی قدرت ملی را در سه عنصر جمعیت، کفایت سیاسی دولت و توسعه اقتصادی خلاصه می‌کرد. به نظر او از میان این سه عنصر، دو عنصر اول در نهایت در میزان تولید ناخالص ملی که خود بازتابی از میزان توسعه اقتصادی است تجلی می‌یابد. از این رو وی میزان تولید ناخالص ملی را مهم‌ترین شاخص اندازه‌گیری قدرت ملی تلقی کرده و بر این اساس قدرت ملی کشورهای مختلف را اندازه‌گیری و با یکدیگر مقایسه می‌نمود.^(۶)

«رودلف اشتاین متز» پایه قدرت کشورها را بر اساس هشت عامل (گسترده‌گی سرزمین، میزان جمعیت، ثروت کشور، کیفیت فرماندهی،

۳- قدرت ملی

ابهامات و پیچیدگی‌هایی که در مورد مفاهیم مذکور بیان شد در رابطه با قدرت ملی نیز وجود دارد. در مورد اینکه قدرت ملی چیست و از چه عناصری تشکیل شده است نظرات مختلفی ابراز شده و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از سوی اندیشمندان مختلف ارائه گردیده است. برای آشنایی بهتر با عناصر سازنده قدرت ملی ابتدا با اتکاء به تعریف عملیاتی از آن به نمونه‌هایی از تقسیم‌بندی‌های مطرح شده پرداخته و سپس تقسیم‌بندی مورد نظر خود از عناصر قدرت ملی را ارائه می‌کنیم:

نهادهای سیاسی، میزان برخورداری از دوستی و احترام کشورهای دیگر، خصوصیات اخلاقی و وحدت و همبستگی ملی) مشخص می‌ساخت. (۸) «هانس مورگنتا» نیز عوامل تعیین‌کننده قدرت ملی را براساس هشت عنصر تعریف می‌کرد. از نظر او موقعیت جغرافیایی، جمعیت، ظرفیت صنعتی، منابع طبیعی، خصوصیات ملی، روحیه ملی، آمادگی نظامی و کفایت دیپلماسی عناصر اصلی تعیین‌کننده قدرت ملی کشورها هستند. (۹)

با توجه به تفاوتها و اختلاف نظرها میان اندیشمندان در مورد عناصر قدرت ملی، برخی از اندیشمندان با تقسیم عناصر قدرت ملی به دو گروه عناصر مادی و معنوی به تبیین آنها پرداخته‌اند. براساس این دیدگاهها، عناصر مادی قدرت ملی شامل وضع جغرافیایی، منابع طبیعی، جمعیت، پیشرفت اقتصادی و صنعتی و آمادگی نظامی و عناصر معنوی قدرت ملی شامل ایدئولوژی، ویژگیهای ملی، روحیه ملی، کیفیت حکومت، کیفیت دیپلماسی و پرستیژ بین‌المللی می‌شود. (۱۰)

براساس یک تقسیم‌بندی دیگر عناصر قدرت ملی در شش عنصر کلی (طبیعی، انسانی - اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی) تقسیم‌بندی شده (۱۱) و در ذیل هر یک از عناصر مذکور مجموعه‌ای از عوامل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

تفاوت در تقسیم‌بندیهای ارائه شده به خوبی نشانگر میزان تنوع و تفاوت در تعریف قدرت ملی و عناصر آن است. برای آنکه درعین توجه به این تعاریف و تقسیم‌بندیهای متنوع و متفاوت درک درستی از قدرت ملی و عناصر آن داشته باشیم، بایستی به ویژگیهای آن توجه داشت. قدرت پدیده‌ای نسبی، چندبعدی، دوچهره (فرصت و تهدید)، عینی، ذهنی و زبانی، چند سطحی، دو وجهی (نرم‌افزاری و سخت‌افزاری)، زمانه‌پرونده و زمینه‌پرونده و دارای موضوعات و بازیگران متعدد است. با عنایت به این ویژگیها مجموع تواناییهای هر کشور برای پیشبرد اهداف خود (قدرت ملی) مشتمل بر هشت عنصر اساسی یعنی ۱- عناصر طبیعی - محیطی؛ ۲- عناصر انسانی - اجتماعی؛ ۳- عناصر اقتصادی؛ ۴- عناصر نظامی؛ ۵- عناصر علمی - تکنولوژیک؛ ۶- عناصر ارتباطی؛ ۷- عناصر فرهنگی - ایدئولوژیک؛ و ۸- عناصر سیاسی است:

۱-۳- عناصر طبیعی - محیطی؛ عناصر طبیعی - محیطی که خود به دو دسته کلی عناصر طبیعی و عناصر محیطی (جغرافیایی) تقسیم می‌شوند، به کلیه عناصر و عواملی گفته می‌شود که به صورت طبیعی و خارج از نقش و اراده انسان در محدوده جغرافیایی و زیستی هر واحد سیاسی یافت می‌شوند. عناصر طبیعی بیانگر منابع و ذخایر طبیعی نظیر منابع غذایی (کشاورزی، دامپروری و شیلات)، منابع معدنی و منابع انرژی است که دارای اهمیت حیاتی برای هر واحد سیاسی - اجتماعی هستند و عناصر محیطی مشتمل بر عواملی چون موقعیت جغرافیایی، موقعیت اقلیمی و موقعیت ارتباطی و ژئوپلیتیک

است که از نظر درجه اهمیت می‌توان آنها را در ردیف منابع ضروری و مهم برای هر واحد سیاسی تلقی کرد.

۳-۲- عناصر انسانی- اجتماعی: این دسته از عناصر قدرت ملی بیانگر عوامل و پدیده‌های مرتبط با انسان هستند که با خصلتهای جسمانی و روانی افراد انسانی در ارتباط هستند. ذیل این عناصر انسانی- اجتماعی قدرت ملی، می‌توان جمعیت و ترکیب سنی، جنسی، تحصیلی و... آن از یک سو و خصایص و ویژگیهای اجتماعی ملی نظیر روحیه ملی، خلق و خوی ملی، همبستگی اجتماعی و... را مورد بحث و بررسی قرار داد.

۳-۳- عناصر اقتصادی: این عناصر که بیانگر توان مادی هر واحد سیاسی هستند به واسطه توان اقتصادی و ساختار اقتصادی مورد سنجش قرار می‌گیرند. براساس این شاخصهاست که در نهایت می‌توان نتیجه گرفت یک واحد سیاسی از توانایی اقتصادی مطلوبی برخوردار است یا نه. همچنین براساس این شاخصها می‌توان میزان استقلال و خودکفایی اقتصادی یا برعکس میزان وابستگی آن به محصولی خاص یا به خارج را مورد ارزیابی قرار داد. توان اقتصادی را براساس شاخصهایی نظیر تولید ناخالص ملی، نرخ تورم، نرخ بهره، میزان سرمایه‌گذاری، موازنه بازرگانی و... و ساختار اقتصادی را براساس متغیرهایی نظیر سیستم اقتصادی، ظرفیت صنعتی و تکنولوژیک و... می‌توان سنجید.

۳-۴- عناصر نظامی: منظور از عناصر نظامی، پدیده‌ها و عواملی است که بیانگر توانایی و قدرت مسلحانه یک کشور در برخورد با دشمن خارجی است. این تواناییها از یک سو شامل تعداد نیروهای مسلح و توانایی رهبری و فرماندهی و از سوی دیگر شامل توانمندی تکنولوژی نظامی - دفاعی و تأسیسات و تسلیحات نظامی هر واحد سیاسی می‌باشد. در نگرش سنتی امنیت، اهمیت و اعتبار عناصر نظامی قدرت ملی بسیار زیاد بود و در واقع میزان توانمندی نظامی هر کشور تعیین کننده قدرت و در نهایت امنیت ملی آن بود اما با تغییر نگرش در تئوریهای امنیت ملی در گفتمان مدرن، اهمیت عناصر نظامی همسطح با دیگر عناصر قدرت ملی تعریف شده است.

۳-۵- عناصر علمی- تکنولوژیک: بیانگر مجموع تواناییهای علمی و صنعتی است که در راستای تحقق اهداف ملی به کار گرفته می‌شوند. عنصر علمی و تکنولوژیک از این جهت در قدرت ملی هر واحد سیاسی واجد اهمیت است که به واسطه آن از دیگر عناصر قدرت ملی استفاده بهینه صورت می‌گیرد. بر این اساس کشوری که دارای این توان بهینه‌سازی منابع خود نباشد - حتی در صورتی که به لحاظ عناصر دیگر قدرت ملی غنی هم باشد - توان بهره‌گیری از عناصر قدرت ملی در راستای تأمین امنیت خود را نخواهد داشت. ساختار علمی و توان تکنولوژیک هر کشور که بیانگر عناصر علمی و تکنولوژیک قدرت آن می‌باشند، از عناصر

ملموس و بسیار مهم قدرت و امنیت ملی هر کشور هستند که به واسطه آنها می توان تهدیدها و آسیب پذیریهایی هر واحد سیاسی را برآورد نمود.

۳-۶- عناصر سیاسی: منظور از عناصر سیاسی قدرت ملی، پدیده ها و عواملی هستند که

مستقیم یا غیرمستقیم به ویژگیهای حکومت در یک واحد سیاسی مربوط بوده و براساس آنها اقتدار داخلی و استقلال خارجی هر کشور را می توان تخمین زد. عناصر سیاسی قدرت هر کشور را با تقسیم به سیاست داخلی و سیاست خارجی می توان در عواملی نظیر ساختار سیاسی حکومت (مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست سازی) و توان دیپلماتیک تعریف نمود.

۳-۷- عناصر فرهنگی - ایدئولوژیک: امروزه اهمیت عناصر فرهنگی - ایدئولوژیک بیش از پیش نمایان شده و حتی برخی را بر آن داشته تا رویاروییها و نزاعهای آینده را براساس شکافهای فرهنگی - ایدئولوژیک برآورد کنند. خصلتهای فرهنگی هر واحد سیاسی (اعم از فرهنگ عامه و فرهنگ سیاسی) و نگرش مکتبی

و ایدئولوژیک هر جامعه در چنین رویاروییهایی از اهمیت و اعتبار والایی برخوردارند و نقش تعیین کننده ای در حفظ یا به خطر انداختن موقعیت هر واحد سیاسی می توانند داشته باشند. اهمیت عنصر فرهنگی - ایدئولوژیک در قدرت و امنیت ملی از آن جهت بسیار زیاد است که خودی و بیگانه و دوست و دشمن بر این اساس معنادار می شوند. به عبارتی تعیین

دوست و دشمن در صحنه روابط بین الملل منبعت از تلقی فرهنگی - ایدئولوژیک هر واحد سیاسی است. بنابراین به تبع این توان خود و دیگرسازی اهمیت و اعتبار این عنصر را به مراتب بیشتر و فراتر از دیگر عناصر قدرت ملی باید مورد توجه و تأمل قرار داد.

۳-۸- عناصر ارتباطی: عناصر ارتباطی قدرت ملی، جدیدترین و شاید بتوان گفت مهم ترین عامل قدرت ملی هر واحد سیاسی است. اهمیت عناصر ارتباطی در دنیای ارتباطات و اطلاعات، هم از جهت سرعت و توان تأثیرگذاری و هم از جهت ایفای نقش برای ارتباط محیط امنیتی داخلی با محیط امنیتی بیرونی است. توانمندی تکنولوژی ارتباطی، میزان دسترسی به اطلاعات استراتژیک و توان بازیگری در عرصه جامعه اطلاعاتی جهانی نه تنها به خودی خود موجب قدرت ملی هر واحد سیاسی هستند، بلکه همانند عنصر علمی - تکنولوژیک بسترساز استفاده بهینه از امکانات و توانایی مادی هر کشور در راستای تأمین امنیت ملی آن نیز خواهند بود.

هر چند هر یک از عوامل و عناصر مذکور به تنهایی واجد اهمیت هستند و درسنجش قدرت ملی هر واحد سیاسی باید مورد توجه دقیق و مستقل قرار گیرند، اما همان طور که میان قدرت و دیگر عوامل تعیین استراتژی امنیت ملی رابطه مستحکم و متعاملی وجود دارد، میان این عناصر هشتم نیز رابطه ای تنگاتنگ برقرار است و قدرت ملی را نه صرفاً حاصل هر یک یا

و «می» نیز مشترک اند.^(۱۷) بنابراین باید پذیرفت که اولاً مفهوم امنیت ملی پیشینه تاریخی طولانی ندارد و پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. ثانیاً یک مفهوم غربی و خصوصاً آمریکایی است که به ویژه از زمان نقش آفرینی فعال این کشور در صحنه بین‌المللی اهمیت و گسترش یافته است و ثالثاً به تبع جنگ جهانی دوم و نقش آمریکا در آن از بدو ظهور، عمدتاً دارای مبنایی آمریکایی و معنایی نظامی بوده و بر همین اساس در نگرش سنتی و آغازین خود به معنی عدم تهدید نظامی تعریف شده بود. اما این تلقی و نگرش از امنیت ملی از آن زمان تاکنون دستخوش تحولات شگرفی شده و امروزه این مفهوم معانی و مبانی متعدد و متنوعی یافته است.

۴-۲- تحول تعریف و مفهوم امنیت ملی: مفهوم امنیت ملی از زمان پیدایش تاکنون تحولات بسیاری یافته است. در این تحولات، امنیت ملی به تدریج از معنای نظامی گری و تهدید خارجی بر علیه موجودیت دولت و نیز از مبنای غربی و به ویژه آمریکایی اولیه خود فاصله گرفته و معنا و مبنای جدیدی یافته است. این تغییر و تحول را در قالب سه گفتمان سنتی، مدرن و پسامدرن می‌توان مورد بررسی قرار داد:

۴-۲-۱- گفتمان سنتی امنیت ملی: در گفتمان سنتی، امنیت ملی یعنی فقدان تهدید نظامی خارجی بر علیه دولت. بر اساس این تعریف، ویژگیهای نگرش سنتی نسبت به امنیت ملی که مبتنی بر یک تلقی هابزی نسبت به انسان و اجتماعات انسانی بوده عبارت‌اند از:

حتی تعدادی از این عناصر، بلکه بایستی حاصل جمع آنها در قالب کشور-ملت دانست.

۴- امنیت ملی

درست است که مفهوم امنیت ملی و تمام مفاهیم همپیوند با آن نظیر قدرت، منفعت، مصلحت، و حتی مفاهیمی نظیر تهدید و آسیب‌پذیری مفاهیمی نارسا، ضعیف، مبهم و جدال‌برانگیز هستند که به تعبیر آرنولد و لفرز: «اصلاً ممکن نیست دارای معنایی دقیق باشند»^(۱۲) اما می‌توان آنها را در مواردی مشخص تعریف کرد. و خصایص و ویژگیها و به تبع آنها عناصر امنیت ملی را نیز همانند قدرت ملی مورد شناسایی قرار داد. این منظور را با بررسی پیشینه و تحول مفهوم امنیت ملی می‌توان برآورده ساخت:

۴-۱- پیشینه مفهوم امنیت ملی: در ارتباط با پیشینه مفهوم امنیت ملی و چگونگی ظهور و بروز آن نظرات مختلفی ابراز شده است. «مکلارن» معتقد است: «در حالی که کلمات «ملی» و «امنیت» و نیز معادل آنها در زبانهای دیگر، هر دو جزء کلمات قدیمی هستند ولی ترکیب آنها با یکدیگر یک پدیده جدید محسوب می‌شود.»^(۱۳) «هافتن دورن» شکل‌گیری دولت ملی در قرن هفدهم میلادی و تمایل آن به بقاء را باعث پیدایش و اهمیت یافتن مفهوم امنیت ملی می‌داند.^(۱۴) «بوزان» معتقد است واژه امنیت ملی در قرن بیستم و به ویژه پس از سالهای ۱۹۴۵ متداول شده است.^(۱۵) در این باور، اندیشمندان دیگری نظیر «ادوارد آزر»، «چونگ این مون»^(۱۶)

**«امنیت ملی را می توان به عنوان توانایی
روپارویی در مقابل تجاوز از خارج
تعریف نمود.»^(۲۰)**

ه) در این گفتمان، امنیت ملی مبتنی بر ساخت دولتی است. به عبارت دیگر دولت عنصر اصلی مفهوم امنیت است و نظامیان حافظان اصلی آن. براین اساس در نگرش مذکور جایی برای افراد و یا حتی سازمانهای غیردولتی در نظر گرفته نشده و امنیت در صحنه بین المللی نیز امنیت دولتها و حاکمیتهای رسمی دولتی است که براساس خط مشیها و سیاستهای دولتها معنا و مفهوم می یابد:

**«امنیت ملی آن قسمت از خط مشی دولت
می باشد که هدفش فراهم کردن شرایط
ملی و بین المللی سیاسی مطلوب در جهت
و یا گسترش ارزش ملی حیاتی علیه
متخاصمین و دشمنان بالقوه موجود
می باشد.»^(۲۱)**

و) همان گونه که در پیشینه مفهوم امنیت بیان شد ظهور و پیدایش مفهوم امنیت ملی به دنبال جنگ جهانی دوم و رقابت سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک پس از آن بوده و به تبع نقش بسیار مهم غرب و به ویژه آمریکا در این درگیریها، مطالعات اولیه امنیت ملی و حتی تلاش برای تبیین معنا و مفهوم امنیت ملی عمدتاً متأثر از یک فرهنگ اروپا - آمریکایی بوده است. به عبارت دیگر امنیت ملی در مفهوم سنتی اش آن گونه که بوزان معتقد است «نه تنها در واکنش نسبت به سرشت خاص کشورهای غربی بلکه

الف) امنیت به معنای فقدان تهدید یا به عبارت دیگر به معنای فقدان ناامنی است. این نگرش سلبی نسبت به امنیت را در تعریف «منینگ» می توان دریافت:

«امنیت، آزادی از عدم امنیت است.»^(۱۸)

ب) در این نگرش تهدید عمدتاً معنای نظامی دارد و امنیت یعنی رهایی از جنگ و تهدید نظامی. تعریف ایان بلانی از امنیت را می توان بیانگر این طرز تلقی نهفته در نگرش سنتی نسبت به امنیت دانست:

«امنیت یعنی رهایی نسبی از جنگ همراه

با انتظار نسبتاً زیاد اینکه نتیجه هر جنگی که

رخ بدهد شکست طرف مقابل است.»^(۱۹)

ج) این تعریف بلانی نه تنها بیانگر تلقی نظامی از تهدیدات و تعریف امنیت در نبود جنگ است، بلکه بیانگر قاعده بازی در این صحنه نبرد نیز هست. همان گونه که در پایان تعریف فوق از امنیت آمده است در نگرش سنتی نسبت به امنیت ملی، قاعده بازی حاصل جمع صفر است؛ یعنی پیروزی هر واحد سیاسی تنها در گرو شکست طرف مقابلش تعریف می شود.

د) امنیت ملی در نگرش سنتی با فقدان تهدید نظامی در خارج از مرزهای ملی معنا می یابد. یعنی در چنین نگرشی امنیت ملی تنها در مواقعی در معرض مخاطره است که از سوی یک کشور خارجی استقلال و تمامیت ارضی کشور دیگر مورد تجاوز قرارگیرد. تعریف «جیاکومولو چیانی» ناظر بر همین ویژگی مفهوم سنتی امنیت ملی است:

در واکنش نسبت به سرشت خاص شرایط بین‌المللی که دولتهای غربی خود را در آن می‌یابند ظهور یافته است»^(۲۲) و بدین ترتیب، مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در هنگام تطبیق با شرایط کشورهای غیر غربی و حتی غیر آمریکایی دچار مشکلات عدیده‌ای است.

ز) در گفتمان سنتی امنیت ملی، از آنجا که امنیت به معنای فقدان تهدید نظامی (جنگ) تعریف شده، مفهوم امنیت همواره به تبعیت از مفاهیمی نظیر قدرت، جنگ و صلح و... معنا یافته و بنابراین فاقد استقلال مفهومی بوده است.^(۲۳) همین مسئله باعث شده امنیت همواره در ذیل علوم و دانشهای دیگر و نه به عنوان یک رشته علمی مستقل یا حداقل به عنوان یک پدیده علمی و به صورت روشمند مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

۲-۲-۴- گفتمان مدرن امنیت ملی: به واسطه این گونه مشکلات بود که به تدریج نگرش سنتی نسبت به امنیت ملی دستخوش تحولات اساسی شد. در این فرایند تدریجی مفهوم نظامی امنیت با مفاهیم جدید و گسترده‌ای آمیخته شد. مفهوم سنتی امنیت که تنها در چارچوب منافع سیاسی دولتها معنا شده بود وارد محافل علمی شده و مورد کاوشهای نظری و حتی تجربی بسیار قرار گرفت ولی آن گونه که بوزان نیز در بررسی خود از این گونه مطالعات نتیجه می‌گیرد؛ پیچیدگی موضوع، همنشینی مفهوم امنیت با مفاهیم قدرت و صلح، ضعف مطالعات استراتژیک (که مفهوم امنیت در آن مورد بررسی

قرار می‌گرفت) و سیاسی یا به عبارت دیگر سیاست‌زدگی ایده امنیت ملی همچنان به عقب‌ماندگی تفکر در باب مفهوم امنیت ملی دامن می‌زد.^(۲۴) در مجموع مفهوم امنیت ملی امروزه نیز از ابهامات و نارساییهای گذشته رنج می‌برد اما علی‌رغم وجود این ابهامات و نارساییها، مفهوم امنیت ملی امروزه به دلیل تلاشهایی که در گفتمان مدرن امنیت ملی صورت گرفت بسیار متفاوت از گذشته است. سرآغاز این نگرش در مطالعات امنیتی را باید از زمانی دانست که معنای ایجابی امنیت جایگزین معنای سلبی آن گردید. با عنایت به مشکلات و ابهامات مفهومی در گفتمان سنتی و با در معرض سؤال قرار گرفتن سلبی‌نگری گذشته بود که به تدریج راه برای گفتمان مدرن امنیت ملی گشوده شد. نگرش مدرن در مطالعات امنیت ملی را باید نتیجه تلاشهای «مارک سومر» و «جوآن گالتونگ» دانست که با طرح ایده «امنیت اطمینان‌بخش» بر اساس نگرشی نئوپوزیتیویستی موفق به احیای نگرش اثباتی در تحلیل امنیت شدند.^(۲۵) آنها با فرض اینکه اصول کلی حاکم بر طبیعت که منشاء امنیت طبیعی هستند می‌توانند امنیت اجتماعات بشری را نیز تضمین کنند، به تبیین اصولی پرداختند که به واسطه آنها امنیت اطمینان‌بخش برای جوامع انسانی قابل حصول است.^(۲۶) بر اساس آنچه از اصول مطرح شده توسط سومر و گالتونگ و بر اساس بررسی مقایسه‌ای نگرش سنتی بانگرش مدرن به دست می‌آید، ویژگیهای گفتمان

مدرن امنیت ملی را می‌توان این‌گونه برشمرد: الف) در نگرش مدرن برخلاف نگرش سنتی صرفاً با فقدان تهدید، امنیت معنا و مفهوم نمی‌یابد. به عبارت دیگر گفتمان مدرن به جای آنکه مبتنی بر نگرش سلبی باشد که براساس آن امنیت در نبود تهدید تعریف می‌شد، مبتنی بر نگرش ایجابی است که علاوه بر فقدان تهدید،

بر سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و حفظ منافع ملی نیز تأکید دارد. بر همین اساس است که «رابرت ماندل» بحث از اطمینان خاطر را در قالب مفاهیمی چون «احساس آزادی از ترس» یا «احساس ایمنی» که ناظر بر امنیت مادی و روانی است^(۲۷) در تعریف امنیت ملی گنجانده و در کنار رفع تهدید از ایجاد فضای اطمینان بخش نیز سخن به میان آورد.

ب) برخلاف نگرش سنتی، در گفتمان مدرن دیگر امنیت ملی صرفاً با نظامی‌گری شناخته نمی‌شود. در نگرش جدید، امنیت ملی مفهومی چندبُعدی است که نظامی‌گری تنها یک بُعد از آن است. براین اساس همان‌گونه که بوزان معتقد است «امنیت اجتماعات بشری به پنج مقوله تقسیم می‌شود: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی»^(۲۸). این ابعاد مختلف امنیت به تبع ابعاد مختلف تهدید است و در واقع براساس انواع تهدید نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی است که از ابعاد پنجگانه امنیت ملی سخن به میان می‌آید.

ج) به تبع چندبُعدی بودن امنیت ملی براساس نگرش مدرن، قاعده بازی در این گفتمان نیز

تغییر می‌یابد. وقتی صحنه جنگ تنها صحنه رویارویی نظامی دو واحد سیاسی نیست و بازیگران می‌توانند ضعف و یا حتی شکست در یک زمینه را با استعانت از دیگر زمینه‌ها و ابعاد تلافی کنند، قاعده بازی دیگر حاصل جمع صفر نخواهد بود بلکه براساس حاصل جمع مضاعف رابطه بازیگران را باید تبیین نمود.

د) در گفتمان مدرن امنیت ملی، گذشته از توجه به تهدیدات خارجی، به آسیب‌پذیریهای داخلی نیز به عنوان عامل ناامنی - و حتی مهم‌تر از تهدید خارجی - توجه می‌شود. براساس این نگرش علاوه بر تهدید خارجی، برای تأمین امنیت هر واحد سیاسی باید به مقولاتی نظیر ثبات سیاسی داخلی، توانمندی اقتصادی و تکنولوژیکی، نظم اجتماعی دموکراتیک و... نیز توجه داشت. سخن گفتن از تأمین و تضمین استقلال عمل اجتماعی، میزانی از موقعیت سیاسی، تضمین بقای فیزیکی افراد در داخل مرزهای ملی و بهره‌مندی از حداقل رفاه اقتصادی آن‌گونه که «جوزف نای» در تعریف خود از امنیت ملی بر آنها تأکید می‌کند^(۲۹)، ناظر بر همین ویژگی مفهوم امنیت ملی در گفتمان مدرن است.

ه) به تبع تغییر در نگرش از نظامی‌گری به غیرنظامی‌گری در گفتمان مدرن امنیت ملی، اهمیت و اعتبار نقش دولت در حفظ امنیت جامعه نیز رو به کاهش می‌گذارد. الگوی امنیت ملی در نگرش جدید برخلاف گذشته دیگر دولت قوی نیست. در شرایط جدید اهمیت دولتها به عنوان کارگزاران امنیت ملی به دلیل

فرسایش مرزهای ملی به وسیله ابزارهای نوین ارتباطی، اهمیت و اعتبار روزافزون افکار عمومی و ابتنای حکومتها بر اساس رضایت‌مندی و مشروعیت مردمی و نیز به دلیل رواج ایده دولت حداقلی رو به کاهش گذاشته و نیروهای اجتماعی و گروه‌های مدنی در سطح داخلی و سازمانهای فراملی و جنبشهای جدید اجتماعی در سطح بین‌المللی نیز در کنار دولت موضوع امنیت ملی قرار گرفته‌اند.

(و) مفهوم امنیت ملی در نگرش سنتی آن، با اولویت جلوگیری از بروز جنگ و دفاع نظامی کشورهای غربی و به ویژه آمریکا در مقابل تهدیدهای نظامی و ایدئولوژیک بلوک شرق پدیدار شده بود، اما این تلقی از مفهوم امنیت ملی برای کشورهایی که جایگاه خود را خارج از ساختار قدرت بین‌المللی در سالهای جنگ سرد تعریف کرده بودند مناسب نبود. آنچه امنیت کشورهای مذکور را مورد تهدید قرار می‌داد فراتر از درگیریهای صرف نظامی و مسلحانه بود. بر همین اساس نگرش سنتی و عمدتاً غربی امنیت ملی به دلیل ناتوانی در پاسخگویی به مشکلات امنیتی کشورهای جهان سوم و در حال رشد مورد تجدید نظرهای اساسی قرار گرفت. بر اساس پیچیدگی و ضربه‌پذیریهای چندگانه جهان سوم، علاوه بر قدرت نظامی که مرکز ثقل گفتمان سنتی و غرب محور امنیت ملی بود، سخن از منابع و قابلیت‌های متفاوت که متناظر با تهدیدات کشورهای جهان سوم باشد به میان آمد و به جای آنکه امنیت ملی در جهان سوم

بر اساس تجربه مدیریت امنیت ملی آمریکا ترسیم شود، تلاش شد تا الگوهای جدیدی با امکان پاسخگویی بیشتر برای مدیریت امنیت ملی در کشورهای جهان سوم ساخته و پرداخته شود.^(۳۰)

(ز) هر چند گفتمان امنیت مثبت (نگرش مدرن) برخلاف گفتمان امنیت منفی (نگرش سنتی) کوشید با استقلال مفهومی دادن به امنیت ملی و با منتزع کردن آن از مفاهیم مبهم و جدال برانگیزی چون قدرت و صلح و... گام مثبتی در راستای تبیین علمی و روشمند این پدیده بردارد ولی باید هشدارهای «آرنولد و لغرز» مبنی بر اینکه «امنیت هیچ معنای دقیقی ندارد»^(۳۱) و «چارلز شولتز» مبنی بر اینکه «مفهوم امنیت ملی به شکل و نتیجه تمییز و مرتب و دقیقی نمی‌رسد»^(۳۲) را جدی گرفته و بر این اساس تحول مفهوم امنیت ملی از نگرش سلبی به نگرش ایجابی را - حتی با وجود مشکلات و ابهامات بسیار باقی مانده - با نظری مثبت بنگریم. به واسطه همین تحول اساسی بود که راه برای وجوه و چهره‌های جدید در بررسی مفهوم امنیت ملی گشوده شد و دامنه مطالعات امنیت ملی مقارن با تحول از کشورهای غربی به کشورهای جهان سوم، از وجوه سخت‌افزاری به وجوه نرم‌افزاری نیز کشیده شد. در پرتو همین تحول در نگرش نسبت به امنیت ملی در کشورهای جهان سوم مفاهیم نرم‌افزاری و سیالی نظیر مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست‌سازی نیز در بررسی مطالعات امنیتی مورد توجه قرار گرفت.^(۳۳)

(ح) در نگرش سنتی، امنیت ملی تنها بر اساس

محیط بیرونی و عناصر سخت افزار قدرت ملی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت، اما در گفتمان مدرن امنیت ملی، علاوه بر محیط بیرونی و عناصر سخت افزار قدرت، به وجوه جدیدی از امنیت ملی - که در مدیریت بحرانهای امنیتی در کشورهای جهان سوم و در حال رشد از اهمیت و اعتبار بیشتر و قابلیت پاسخگویی بهتری برخوردار است - نیز توجه شد. با افزوده شدن وجه نرم افزاری مزبور، علاوه بر قابلیت و تهدید که در نگرش سنتی امنیت ملی مورد توجه بودند، وجه جدیدی تحت عنوان ظرفیت سیاسی نیز به شاخصهای بررسی امنیت ملی (به ویژه در مورد کشورهای جهان سوم) افزوده شد که در پرتو آن بسیاری از مشکلات امنیتی جهان سوم که تا پیش از آن در معرض شناخت نبودند مورد ملاحظه و عنایت جدی قرار گرفتند.

ویژگیها و خصایص امنیت ملی در گفتمان مدرن هرچند حکایت از پیشرفتهای گسترده‌ای در مطالعات امنیت ملی دارد اما این پیشرفتهای تنها از مفهوم امنیت ملی ابهام‌زدایی نکرده بلکه بیش از پیش نارسایی و ابهام در این مفهوم را آشکار ساخته است. موج سوم مطالعات امنیتی که تحت عنوان گفتمان پسامدرن از آن یاد می‌کنیم نیز بر این ابهامات افزوده است:

۳-۲-۴- گفتمان پسامدرن امنیت ملی: در موج جدید مطالعات امنیتی، که در واپسین دهه‌های قرن بیستم به تدریج ظهور و بروز یافت، نگرش نسبت به امنیت بر اساس تحول در گفتمان و زبان مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفتمان پسامدرن بیانگر نفی کلان روایتها و حقیقتهای مطلق است که با شالوده‌گرایی، ماهیت‌گرایی و رئالیسم اساساً معارض است^(۳۶) بنابراین رواج چنین

ط) برخلاف نگرش سنتی امنیت ملی که صرفاً مبتنی بر فقدان تهدید بود نگرش جدید امنیت علاوه بر دفع تهدید به دنبال خلق فرصت و تعمیق مقدرات نیز هست. بر همین اساس آینده‌نگری و ضرورت خلق فرصتها یکی از اصول اساسی گفتمان مدرن امنیت ملی است.^(۳۴) (ی) در نگرش جدید امنیت ملی، امنیت به اندازه‌ای که یک مقوله فیزیکی است، یک مقوله روانی و ذهنی نیز هست. اگر در گفتمان سنتی «حمایت یک ملت از حمله فیزیکی و مصون و محفوظ داشتن فعالیتهای اقتصادی آن از جریانات ویران‌کننده بیرونی»^(۳۵) به عنوان تعریف امنیت

نگرشی را باید ملازم تحولات عمیق و گسترده‌ای در مفهوم امنیت ملی تلقی کرد. براساس این نگرش، مطالعات امنیتی و مفهوم امنیت ملی ویژگی‌هایی متفاوت از گفتمانهای سنتی و مدرن می‌یابد. مهم‌ترین تحولات در این زمینه را می‌توان چنین برشمرد:

- الف) نگرش پسامدرن از این جهت که مبتنی بر گفتمان امنیت مثبت (ایجابی) است با نگرش مدرن در مطالعات امنیتی تفاوتی ندارد اما از این جهت که به جای توجه و نقد و بررسی مفهوم امنیت، به دنبال تحول در جوهره فلسفی و سیاسی «دولت-کشور» به عنوان موضوع اصلی امنیت در گفتمانهای پیشین است، تفاوت‌های بسیاری با هر دو گفتمان سنتی و مدرن امنیت ملی دارد.^(۳۸)
- ب) در نگرش مدرن به تبع ابعاد مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی تهدید، سخن از ابعاد مختلف امنیت به میان می‌آید و این ابعاد مختلف امنیت توسط دولت برای حفظ بقای خود به عنوان مهم‌ترین موضوع امنیت ملی مورد توجه قرار می‌گرفت، اما در نگرش پسامدرن به جای آنکه در مورد تک‌بعدی یا چندبُعدی بودن امنیت سخن به میان آید و تقدم و تأخر هر یک از ابعاد امنیت به بحث گذاشته شود، از دولت به عنوان موضوع امنیت اعتبارزدایی می‌شود. براساس این نگرش دولت نه تنها موضوع امنیت نیست بلکه فاعل امنیت نیز نمی‌تواند باشد. دولت به جای آنکه امنیت‌ساز باشد تهدیدساز است.
- ج) در تعبیر پسامدرن از آنجا که زبان و گفتمان سازنده همه چیز است و هیچ واقعیتی خارج از زبان و گفتمان معنادارد، بازیگران در چارچوب گفتمان و زبان با یکدیگر در ارتباط هستند و ارتباط آنها نه مبتنی بر رقابت و شکست و پیروزی (مانند آنچه در مکتب واقع‌گرایی موجود است) بلکه مبتنی بر همکاری و روابط متقابل در چارچوب قاعده بازی زبانی است.
- د) با توجه به نگرش مرکزیت‌زدا و محورستیز گفتمان پسامدرن که از دولت به عنوان موضوع امنیت ملی اعتبارزدایی می‌کند و با توجه به فروریزی مرزها و بی‌معنا شدن سرزمین و مرز که تقسیم‌بندی تهدیدها به داخلی و خارجی را بی‌معنا می‌سازد،^(۳۹) در نگرش پسامدرن امنیت ملی، تقسیم معنادار تهدیدها به داخلی و خارجی و سخن گفتن از آسیب‌پذیری (داخلی) و تهدید (خارجی) تلقی درست و دقیقی نیست.
- ه) هر چند در گفتمان مدرن امنیت ملی نسبت به گفتمان سنتی، از اهمیت و اعتبار دولت به عنوان تنها عنصر و در واقع موضوع اصلی امنیت ملی کاسته شد و در کنار دولت به عنوان مهم‌ترین موضوع امنیت ملی، از جنبشهای جدید اجتماعی و سازمانهای غیردولتی در سطح ملی و فراملی نیز به عنوان موضوعاتی برای امنیت ملی بحث به میان آمد اما در گفتمان پسامدرن، از دولت به عنوان یک فرا روایت و ابرساختار که برای تأمین امنیت و دفع تهدید شکل گرفته اعتبارزدایی می‌گردد.^(۴۰) در این گفتمان «منزلت مرکزی دولت مورد مناقشه قرار گرفته، سویه اجتماعی آن به نظامی فرعی در

شمار سایر نظامهای فرعی تقلیل داده می‌شود (نفی دولت به عنوان نماد هویت ملی)، ساختارهای حزبی و کارکردهای سیاسی آنها مورد تردید واقع شده، آلترناتیوی به نام جنبشهای جدید اجتماعی که اساساً تشکلهایی ولنکار و مبتنی بر راهبردهای مبارزاتی فرهنگی - ارزشی هستند در دستور کار نظریه پردازان اجتماعی - سیاسی قرار می‌گیرد.»^(۴۱) بدین ترتیب در گفتمان اخیر محوریت دولت به عنوان موضوع اصلی امنیت به چالش طلبیده شده و افراد انسانی در یک مجموعه به هم پیوسته جهانی جایگزین آن می‌شوند.

(و غربی و آمریکایی بودن مفهوم امنیت ملی که با نگرش مدرن در معرض چالشهای اساسی قرار گرفته بود با نگرش پسامدرن بیش از پیش مورد تردید قرار می‌گیرد؛ چرا که رویکرد پست مدرنیته برخلاف دوران مدرنیته به جای پی جویی تعاریف ثابت و قوانینی برای «همه جا» و «همه کس» می‌کوشد تعریف و قانونی برای «همین جا» و «هم اکنون» بیابد، بر همین اساس است که به جای یکسان‌انگاری مدرنیته به یکتانگاری باور داشته و هر سرزمین را محمل تعریف خاصی از امنیت و ناامنی می‌داند.^(۴۲)

اندیشهٔ پسامدرن از اساس با اندیشه‌های جهانی و فراروایت‌های تاریخی در تعارض است و بر اساس همین تعارض، هرگونه الگوپردازی در سطح جهانی و تلاش برای ترویج ایده‌ها و آرمانهای غربی و آمریکایی برای مدیریت امنیت ملی در کشورهای مختلف را در معرض

تردید اساسی قرار می‌دهد.

(ز) تبعیت مفهوم امنیت از مفاهیمی نظیر قدرت و جنگ و صلح و... در گفتمان سنتی و تلاش نافرجام برای کسب استقلال مفهومی در گفتمان مدرن امنیت ملی، در گفتمان پسامدرن شکل و شمایل دیگری به خود می‌گیرد. در تلقی اخیر به تعبیر «اولی و یور» «امنیت یک حرکت زبانی است یعنی حرکت زبان و بیان کلمه «امنیت» در هر مورد خاص، قضیه را وارد حوزهٔ ویژه‌ای می‌نماید و مدعی حقوق خاصی برای توسل به شیوه‌های لازم جهت ممانعت از تحول می‌شود.»^(۴۳) از آنجا که در این تلقی زبان و گفتمان تعیین‌کننده است، و در زبان و گفتمان پست مدرنیته، امنیت خارج از دولت به عنوان کانون اصلی قدرت تعریف می‌شود، بنابراین استقلال امنیت از قدرت به معنای دولتی وجود دارد، اما با توجه به اینکه در نگرش پسامدرن، قدرت به جای آنکه در دولت متمرکز باشد، به تعبیر فوکو مویرگی شکل است که در بافت افراد پراکنده می‌شود و تمام اشیاء و الفاظ و اجتماع را دربر می‌گیرد،^(۴۴) بنابراین امنیت در این معنا هیچگاه نمی‌تواند بر استقلال خود از قدرت پافشاری نماید.

(ح) در نگرش سنتی، امنیت ملی بر اساس محیط بیرونی و عناصر سخت‌افزار (قابلیت) درونی معنا و مفهوم پیدا می‌کرد و در نگرش مدرن علاوه بر موارد مذکور ظرفیت سیاسی نیز به عنوان عنصر نرم‌افزار امنیت وارد عرصه شد، اما در نگرش پست مدرن با توجه به اینکه به تعبیر

«بودریار»، «امنیت چیزی بیش از یک تردید نسبت به وانموده‌های کاذب از واقعیت نیست»^(۴۵) و هیچ واقعیتی خارج از متن وجود ندارد، هیچ دالی (مفهومی) به مدلول (مصدق) واحد و ثابتی رجوع نمی‌دهد، هیچ حقیقت و هویتی ناب و پایدار نیست، هیچ قدرتی بدون مقاومت نیست و هیچ جامعه امنی فاقد ناامنی نیست، بنابراین علی‌رغم توجه به هر یک از موارد مذکور برای آنها اهمیت و اعتباری دائمی و بنیادین در نظر گرفته نمی‌شود. آنچه در گفتمان پسامدرن امنیت بیش از همه اینها اهمیت دارد واقعیت‌های مجازی و وانموده‌های کاذب از واقعیت است.

ط) شناخت مورد نظر پست مدرنها یک شناخت ذهنی-زبانی است. اگر امنیت در نگاه سنت گرایان یک مقوله فیزیکی و عینی و در نگاه مدرنها مقوله‌ای عینی-ذهنی بود، در نگاه پست مدرنها امنیت یک مقوله ذهنی-زبانی است. از این دیدگاه «دال امنیت (و تمامی مفاهیم هم‌نشین و جانشین نظیر قدرت، منفعت، هدف، تهدید، آسیب‌پذیری و...) به مدلول خاص و ثابتی رجوع نمی‌دهد. به بیان دیگر هیچ رابطه ذاتی، ماهوی و پایداری بین دال و مدلول امنیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع رابطه متصور می‌شود میان این دو رابطه‌ای قراردادی است و مفهوم امنیت مصداق خود را در بستر گفتمان‌های گوناگون می‌جوید. گفتمانها نیز خود حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال (و یا آنچه ویتگنشتاین آن را بازیهای زبانی می‌خواند) هستند. لذا مجموعه‌ای

به نام گفتمان خود نیز مستمراً مشمول و موضوع عدم ثبات و صیورورت شکلی و ماهوی است»^(۴۶). براساس تحول مفهوم امنیت ملی در سه گفتمان مذکور امروزه این پدیده گسترده‌تر و فریه‌تر از گذشته شده ولی همچنان نارساییها و ابهامات گذشته را با خود دارد. به دلیل این نارساییها و ابهامات هنوز هم دستیابی به تعریف دقیق و مورد پذیرش همگانی از امنیت دشوار و شاید بسیار بعید باشد اما براساس خصایص و ویژگیهایی که مفهوم امنیت ملی در سیر تحول و تطور خود یافته تعریف آن نیز از معنای فقدان تهدید عینی نظامی و سخت‌افزاری خارجی علیه موجودیت دولت و از مبنای غربی و عمدتاً آمریکایی فاصله گرفته و خصایص و ویژگیهای جدیدی کسب نموده است. امروزه مفهوم امنیت ملی همانند قدرت معنایی نسبی، ایجابی، عینی، ذهنی و حتی زبانی، چندبُعدی، دوچهره (فرصت و تهدید)، چندسطحی (فروملی، ملی و فراملی)، دوجبهی (سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) و مبنایی زمانه‌پرورده و زمینه‌پرورده و موضوعات و بازیگران متعدد یافته است.^(۴۷) بدین ترتیب مفهوم امنیت رابطه تنگاتنگی با قدرت می‌یابد و به واسطه همین رابطه مستحکم و پایدار می‌توان مفهوم امنیت را نیز همانند قدرت دارای عناصری اساسی دانست. اگر امنیت را آن‌گونه که خواهیم گفت شامل دو بُعد داخلی (آسیب‌پذیری) و خارجی (تهدید) تلقی نماییم و به ویژگیها و خصیلت‌هایی که برای مفاهیم قدرت و امنیت برشمرديم توجه داشته

حیاتی ملی) و سیاستهای کلان ملی»
و آسیب پذیری عبارت خواهد بود از:
«میزان حساسیت عناصر قدرت ملی در
مقابل چالشهای اساسی نسبت به بنیانهای

حیاتی و سیاستهای کلان ملی»

بدین ترتیب می بینیم که ارتباطی تنگاتنگ
نه تنها میان قدرت و امنیت و عناصر آنها، بلکه
میان تمامی عوامل پنجگانه مذکور برقرار شده
که به واسطه همین ارتباط میان عوامل پنجگانه
مذکور در قالب فرایندهای تدوین استراتژی،
تعیین خط مشی و اجرا و ارزیابی است که
استراتژی امنیت ملی هر واحد سیاسی و
استراتژیهای مربوط به هر بخش از عناصر
قدرت ملی براساس درک و شناخت
آسیب پذیریها و تهدیدها علیه بنیانهای حیاتی و
سیاستهای کلان ملی شکل می گیرد.

۶- استراتژی امنیت ملی

شناخت کانونهای تهدید و آسیب علیه سیاستهای
کلان و بنیانهای حیاتی ملی براساس عناصر
قدرت و امنیت گام مهمی در راستای شناخت
حل این مشکلات، شناخت صرف کانونهای
تهدید و آسیب کافی نیست. برای آنکه فراتر از
شناخت کانونهای تهدید و آسیب و مشکلات
امنیتی بتوانیم در جهت حل و رفع آنها نیز اقدامی
انجام دهیم، نیازمند استراتژی هستیم. کارویژه
استراتژی تعیین و تدوین برنامه مشخصی برای
حل مشکلات امنیتی است. بنابراین لازم است

باشیم، برای امنیت نیز سه عنصر اساسی
۱- قابلیت ۲- ظرفیت و ۳- تهدید را می توانیم
مفروض بگیریم که کاملاً منطبق با ابعاد داخلی
و خارجی و عناصر هشتگانه قدرت خواهد بود.
بدین ترتیب مفهوم امنیت را از یک سو با تقسیم
به آسیب پذیری داخلی و تهدید بیرونی دقیق تر
نموده و از سوی دیگر با رجوع به عناصر
هشتگانه قدرت، هشت زمینه آسیب پذیری
داخلی و هشت نوع تهدید بیرونی را قابل
شناسایی و سنجش ساخته ایم.

۵- آسیب پذیریها و تهدیدها

هرچند فقدان امنیت و ناامنی به تعبیری بوزان
«بازتاب ترکیبی از تهدیدها و آسیب پذیریهاست
که جداساختن معنادار آنها از یکدیگر ناممکن
می باشد»^(۴۸) ولی با مفروض گرفتن آسیب پذیری
به عنوان بُعد داخلی امنیت و تهدید به عنوان
بُعد بیرونی آن و تطبیق آنها با عناصر قدرت ملی،
به ضوابطی ثابت و قابل اتکاء دست می یابیم
که براساس آنها با دقت و صراحت بیشتری
می توان درباره امنیت و استراتژی امنیت ملی هر
واحد سیاسی سخن به میان آورد. اگر امنیت را
حاصل فقدان تهدید بیرونی و فقدان آسیب پذیری
داخلی یا به عبارت دیگر فقدان تهدید بیرونی و
قابلیت و ظرفیت بالای داخلی بدانیم، تهدید
بیانگر:

«تواناییها، نیات و اقدامات دشمنان
بالقوه و بالفعل برای جلوگیری از دستیابی
به اهداف، ارزشها و منافع ملی (بنیانهای

در تکمیل بحث به تعریف و تبیین استراتژی براساس عناصر قدرت و امنیت نیز پرداخته شود. این منظور را با بررسی معنا و مبنا و سیر تحول و تطور مفهوم استراتژی پی گرفته، تا علاوه بر تبیین ارتباط میان عوامل پنجگانه مذکور به عنوان آغاز مرحله تدوین استراتژی، مراحل تبدیل به خط‌مشی و اجرا و ارزیابی آن را نیز بررسی نماییم.

۶-۱- **معنا و مبنای استراتژی:** ریشه لغوی استراتژی به کلمه استراتژوس strategos یا strategos یونانی برمی‌گردد که لقب رهبران ارتش یونان باستان بود. این لقب در زمان حکومت کلیستن در سال ۵۰۸ یا ۵۰۷ قبل از میلاد متداول شد.^(۴۹) پیدایش این واژه همزمان با افزایش میزان اهمیت و پیچیدگی روزافزون تصمیم‌گیریهایی

نظامی بود. به همین دلیل واژه استراتژی در مفهوم سنتی آن به هنر و فن طرح‌ریزی، ترکیب و تلفیق عملیات نظامی برای رسیدن به یک هدف جنگی مشخص اطلاق می‌گردید.^(۵۰) علی‌رغم آنکه واژه استراتژی لغتی یونانی است و بنابراین زادگاه آن را نیز باید در یونان باستان یافت ولی بررسی تاریخ نظامی و اجتماعی شرق باستان به ویژه ایران، چین و هند حکایت از وجود این هنر در نزد جوامع شرقی نیز دارد.^(۵۱) سازمان‌بندی و ارتش‌تاری در ایران باستان و ایجاد امکانات لجستیکی ارتشیان ایران در جنگها و توجه خاص ایرانیان به رزم‌آوری، سلحشوری و فرهنگ سپاهی‌گری که بهترین نمونه‌های آن را در شاهنامه فردوسی می‌توان یافت، بیانگر اعتبار و

اهمیت این هنر در نزد ایرانیان بوده است.^(۵۲) در چین باستان نیز سون تزو با نوشته‌های خود به نام «هنر جنگ» در حدود پانصد سال قبل از میلاد به عنوان پدر استراتژی شناخته شده بود. خاستگاه استراتژی را چه در غرب باستان و چه در شرق باستان بجوییم در معنای آن تفاوت چندانی ایجاد نمی‌شود. در معنای سنتی، استراتژی فعالیت نظامی در حد نهایت مطلوبیت تلقی می‌شد که در آن طراحی و اداره جنگ را فرماندهان عالی نظامی برعهده داشتند. ولی این مفهوم از استراتژی که بر مدیریت و رهبری امور در صحنه جنگ تمرکز داشت، به تدریج و همگام با تحول در فنون و سلاحهای نظامی از یک سو و با تحول در مفهوم امنیت ملی از سوی دیگر متحول شد:

۶-۲- **تحول و تطور مفهوم استراتژی:** «آینیاس» که نگارنده قدیمی‌ترین کتاب غربی موجود در زمینه استراتژی نظامی تحت عنوان «چگونه می‌توان در محاصره زنده ماند» در قرن چهارم قبل از میلاد بوده، چگونگی گسترش منابع نظامی به بهترین وجه را هدف استراتژی می‌دانست. فرانچینوس در قرن اول بعد از میلاد تمرکز خود را بر شرایط و ویژگیهای فرمانده نظامی قرار داده بود. از نظر او استراتژی به تمام آن چیزهایی (به‌طورمثال دوراندیشی، بصیرت، مزیت، تهور یا ثبات عزم) اطلاق می‌شد که یک فرمانده نظامی به دست می‌آورد. همین طرز تلقی در نظریات دیگر اندیشمندان یونان باستان نیز تبلور داشته است. این اندیشمندان خصوصیات لازم برای

یک استراتژوس موفق را مشخص کرده بودند. بر همین اساس «گزنفون» معتقد بود یک فرمانده نظامی باید پرانرژی، باهوش، دقیق، مقاوم، با محبت و سختگیر، بی آرایش و زیرک، هشیار و فریب آمیز، آماده برای باختن همه چیز و خواهان به دست آوردن همه چیز، بخشنده و حریص، خوش گمان و بدگمان باشد.^(۵۳) چنین ویژگیهایی حتی امروزه هم برای فرماندهان نظامی قابل اهمیت است اما آنچه مهم است اینکه معنای استراتژی از فرماندهی نظامی و خصوصیات لازم برای آن فراتر رفته و با معنای سنتی فاصله بسیاری گرفته است. مبنای اصلی تحول در استراتژی را باید در تحولات عمده‌ای که از قرن ۱۷ به بعد در اروپا روی داد یافت. به دنبال این تحولات جنگ مدرن جایگزین جنگ سنتی شد و به تبع آن معنا و مفهوم استراتژی نیز به تدریج دستخوش تحول شد.

بر مبنای این تحولات بود که «نایلتون» استراتژی را «هنر جنگ» و «کلازویتز»، بنیانگذار اصلی استراتژی در قرن نوزدهم، آن را «هنر کاربرد نبرد به عنوان وسیله دستیابی به اهداف جنگ»^(۵۴) تعریف می‌کردند. از آن زمان تاکنون تعاریف بسیاری از استراتژی ارائه شده است که هر یک از زاویه خاصی به آن پرداخته‌اند ولی هنوز تعریف مورد اجماعی از آن ارائه نشده است.^(۵۵)

با تغییرات مهمی که عمدتاً ناشی از انقلاب صنعتی، انقلاب کبیرفرانسه و انقلاب آمریکا بود زمینه برای تحول مفهوم استراتژی فراهم گردید. بر اساس این تحولات دیگر تنها قدرت نظامی نقش مسلط را در جنگ ایفا نمی‌کرد، بلکه نیروهای نظامی بخشی از کل روندهای جامعه مانند سیاست، اقتصاد، تکنولوژی و... شدند که در جنگ به طور هماهنگ و برای رسیدن به اهداف جنگ مشارکت داشتند. از سالهای اولیه قرن بیستم علاوه بر اینکه بر نقش عوامل دیگر در استراتژی تأکید می‌شد، ارتباط نزدیکی میان جنگ و سیاست مطرح شد و در کنار موقعیت جغرافیایی و توانمندی اقتصادی، به سیاست دولت به عنوان عامل تعیین و تدوین استراتژی توجه ویژه‌ای شد. این تحولات که ناشی از رقابت قدرتهای اروپایی در سالهای موسوم به دوران صلح مسلح (۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴) بود، بر عناصر متفاوت استراتژی و بر پیچیدگی آن افزود و حاصل این تحول در جنگ جهانی اول نمایان شد. در این واقعه، همسو و همراه با عوامل نظامی، عوامل اقتصادی و روانی نیز اهمیت خود را در پیشبرد جنگ و حصول پیروزی نشان دادند. در فاصله سالهای جنگ جهانی اول و دوم (۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹) بر پایه تئوری جنگهای مکانیزه و توسل به نیروی هوایی، مفهوم و نظریه استراتژی تکامل یافت و علی‌رغم آنکه همچنان تأکید خاصی بر به کارگیری نیروی نظامی برای مقابله با دشمن در این تئوری وجود داشت، تأکید بر استراتژی رهیافت غیرمستقیم که در سال ۱۹۲۹ توسط «لیدل هارت» مطرح شد، تضعیف هر نوع مقاومت حریف پیش از اقدام نظامی را نیز بیش از پیش در مفهوم و نظریه استراتژی تقویت کرد.^(۵۶)

کاربرد عوامل و عناصر غیرنظامی در مفهوم و نظریه استراتژی در جنگ جهانی دوم نیز روند رو به فزونی خود را ادامه داد. هر چند در این جنگ ترکیبی از عناصر استراتژی قدیم و جدید مورد استفاده قرار گرفت، اما گستردگی و فراگیری جنگ به تمام ابعاد غیرنظامی و تمام نقاط دنیا، زمینه را برای همه جانبه نگری در استراتژی نیز فراهم ساخت. تحول مفهوم استراتژی در نتیجه این جنگ و تحولات پس از آن آنقدر گسترده بود که به تدریج علاوه بر بُعد نظامی، دیگر ابعاد امنیتی را هم تحت پوشش قرار داد. اگر در گذشته اصطلاح استراتژی ملی صرفاً در بُعد نظامی تعریف می شد و فن و هنر فرماندهی در عملیات نظامی را شامل می شد، از آن پس با رویکردی همه جانبه نگر، سایر مؤلفه های قدرت نیز وارد این حوزه شد و بر همین اساس استراتژی از چارچوب صرف نظامی خارج گردید. نتیجه این تحول آن بود که امروزه از استراتژی نظامی نه همدریف با استراتژی ملی (کلان)، بلکه همدریف با استراتژی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... در ذیل استراتژی ملی سخن به میان می آید.

جنگ جهانی دوم علاوه بر تحول مفهوم و نظریه استراتژی از بُعد صرف نظامی به ابعاد غیرنظامی، در مفهوم و نظریه استراتژی نظامی (به عنوان بخشی از استراتژی ملی) نیز تحول ایجاد کرد. تحول در تسلیحات نظامی، به کارگیری جنگ افزارهای هسته ای و کشتار جمعی، پیشرفت در زمینه تکنولوژی نظامی و پیوند آن با تکنولوژیهای غیرنظامی و تأثیر تحولات سیاسی دوران جنگ سرد و پس از آن و... همگی تأثیر خود را بر تحول مفهوم استراتژی نظامی در کنار استراتژی ملی، نمایان ساختند، در نتیجه این تحولات، مفهوم استراتژی نظامی هم امروزه فراتر از فن و هنر فرماندهی نظامی رفته است. اگر به تعاریف استراتژی در مفهوم نظامی آن بنگریم درمی یابیم که در اغلب تعاریف، استراتژی را بهره گیری از توان و امکانات نظامی برای دستیابی به اهداف سیاسی تعبیر کرده اند مثلاً «لیدل هارت» معتقد است استراتژی یعنی «هنر تخصیص و کاربرد ابزار نظامی برای تحصیل اهداف سیاسی»^(۵۷) این گرایش در تعاریف و نظریات جدیدتر استراتژی تقویت شده و علاوه بر آن استراتژی را دیگر نه صرفاً فن و هنر بلکه به عنوان یک رشته علمی نیز تلقی کرده اند. همچنین در تعاریف و نظریات جدید رابطه تنگاتنگی میان استراتژی و امنیت ملی برقرار شده، به گونه ای که از استراتژی به عنوان وسیله ای برای تأمین امنیت و تضمین بقا و موجودیت جوامع یاد می شود. بنابراین چنانچه تحول مفهوم استراتژی از نگرش سنتی مورد توجه قرار گیرد، درمی یابیم که در نتیجه این تحول اولاً کاربرد استراتژی از حوزه صرف نظامی فراتر رفته و بنابراین فن و هنر طراحی و برنامه ریزی عملیات نظامی امروزه صرفاً به عنوان استراتژی نظامی که خود جزئی از استراتژی ملی است مورد توجه قرار گرفته است. ثانیاً مفهوم استراتژی نظامی هم متحول

شده و از فن و هنر فرماندهی نظامی مبتنی بر تجارب و استعدادهاى شخصی فراتر رفته و بُعد علمى و بنابراین اکتسابى نیز پیدا کرده است. ثالثاً رابطه‌اى تنگاتنگ میان استراتژى و امنیت ملی ایجاد شده است و بدین ترتیب استراتژى نه هدف، بلکه وسیله‌اى برای تأمین و تضمین امنیت ملی محسوب مى‌شود (به همین دلیل اغلب میان استراتژى ملی و استراتژى امنیت ملی تفاوتى در نظر گرفته نمى‌شود) و بالاخره اینکه با نگرش علمى و مدرن به استراتژى، برای بررسى بهتر و دقیق‌تر آن سخن از انواع و سطوح استراتژى نیز به میان آمده است و برای هر یک قواعد و اصول منظم و تقریباً دقیقى لحاظ شده است. پس از بررسى این تحولات به رابطه‌ استراتژى با امنیت ملی براساس عناصر قدرت ملی و بنیانه‌اى حیاتی و سیاستهاى کلان ملی مى‌پردازیم و در نهایت تعریف موردنظر خود از استراتژى براساس مؤلفه‌هاى مذکور را ارائه خواهیم نمود:

۱-۲-۶- استراتژى فراتر از فرماندهى نظامى: در نگرش سنتى، طرح استراتژى از وظایف رهبران نظامى به شمار مى‌آمد و به همین دلیل بود که در یونان باستان به فرماندهان نظامى که از استعدادها و قابلیتهاى ذاتى خاصى هم برخوردار بودند استراتژوس گفته مى‌شد. بنابر چنین نگرشى طراحی و تدوین استراتژى متعلق به نظامیان و منحصر به صحنه جنگ بود، اما این نگرش نسبت به استراتژى به تدریج کنار گذاشته شد و استراتژى از حوزه صرف نظامى

و از انحصار دست فرماندهان نظامى خارج شد. آنچه نگرش سنتى نسبت به استراتژى را ایجاد کرده بود، وحدت میان فرماندهان عالی نظامى و رهبران سیاسى بود. صحنه نبرد سیاسى متفاوت از صحنه نبرد نظامى نبود و فرمانروای سیاسى خودعالی‌ترین فرمانده نظامى محسوب مى‌شد و به همین دلیل صحنه جنگ حوزه رویارویى فرماندهان سیاسى/ نظامى بود. هر چند فرماندهان سیاسى/ نظامى برای توفیق در رویارویى نظامى دست به تخریب و تضعیف توانمندیهاى طبیعى و اقتصادى یکدیگر نیز مى‌زدند، اما از آنجا که نتیجه رویارویى صرفاً در میدان نبرد مشخص مى‌شد، هنر و فن طراحی و مدیریت صحنه جنگ تعیین‌کننده امنیت و بقای یک واحد سیاسى بود. بر همین اساس استراتژى صرفاً در بُعد نظامى خلاصه مى‌شد و فرمانده نظامى/ سیاسى بزرگ‌ترین استراتژیست بود. اما به تدریج و با تحول در تسلیحات نظامى از یک سو و با جدایی تدریجى میان صحنه سیاسى و صحنه جنگ از سوى دیگر و واگذاری تصمیم‌گیرى کلان به سیاستمداران و اجرای آن به نظامیان به تدریج زمینه برای تحول مفهوم استراتژى از معنای صرف نظامى فراهم شد، به گونه‌اى که امروزه استراتژى نه تنها ابعاد دیگر اقتصادى، سیاسى و... را دربرمى‌گیرد، بلکه علاوه بر دوران جنگ و صحنه نظامى، دوران صلح و فعالیتهاى غیرنظامى را نیز شامل مى‌شود. این تحول در مفهوم و نظریه استراتژى را در تعاریف استراتژى به خوبى مى‌توان

مشاهده نمود. مثلاً در فرهنگ و بستر در تعریف استراتژی آمده است:

«علم و هنر به کارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی، نظامی یک ملت یا گروهی از ملتها برای حداکثر حمایت از سیاستهای اخذ شده در جنگ یا صلح»^(۵۸)

بُعدنظامی استراتژی است، بر علمی بودن آن اصرار دارند. تعریف متداول در اندیشه‌های استراتژیک معاصر در آمریکا عبارت است از: «علم، فن یا طرح برای تشکیل، تجهیز و به کارگیری نیروهای نظامی یک ملت یا یک اتحاد موقتی از ملتها، به منظور حفظ منافعش در برابر دشمنان بالفعل، بالقوه یا صرفاً تصویری»^(۵۹)

این تعریف از استراتژی هر چند تأکید عمده‌اش بر بُعدنظامی آن است و به دیگر ابعاد استراتژی توجهی نداشته است اما همان گونه که مشاهده می‌کنیم استراتژی از نظر آنها صرفاً یک فن و هنر نیست بلکه یک علم محسوب می‌شود و حتی جنبه علمی آن بر جنبه‌های فنی و هنری‌اش تقدم دارد. این طرز تلقی نسبت به جنبه علمی یا هنری استراتژی در تعاریفی که از بُعدنظامی صرف فراتر می‌روند و در کنار آن به ابعاد سیاسی، اقتصادی و... نیز توجه می‌کنند، از اهمیت بیشتری برخوردار است. این نگرش را در تعریف ذیل نیز می‌توان ملاحظه نمود:

«فن و علم توسعه و استفاده از نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی در صورت لزوم در جنگ یا صلح، برای حمایت حداکثر از سیاستها، به منظور بالا بردن احتمال وقوع پیامدهای دلخواه پیروزی و کاهش احتمال شکست»^(۶۰)

۶-۲-۳- انواع و سطوح استراتژی: تحول در مفهوم سنتی استراتژی و خارج شدن آن از معنای صرف نظامی و اهمیت یافتن دیگر ابعاد اقتصادی، سیاسی و... در روابط میان کشورها

این تعریف از استراتژی نه تنها بیانگر فراتر رفتن کاربرد استراتژی از حوزه صرف نظامی و طراحی و برنامه‌ریزی عملیات نظامی در صحنه جنگ بلکه بیانگر اهمیت یافتن بُعد علمی در کنار بُعد فنی و هنری آن نیز هست.

۶-۲-۲- استراتژی فراتر از فن و هنر: همان گونه که در تعریف فوق اشاره شد، استراتژی دیگر صرفاً یک فن و هنر که متکی بر خصوصیات و قابلیت‌های شخصی فرماندهان نظامی باشد نیست. در نگرش سنتی نسبت به استراتژی، استراتژوس یا فرمانده نظامی موفق کسی بود که از خصوصیات و ویژگیهای ذاتی نظیر هوش، دوران‌دیشی، بصیرت و... برخوردار می‌بود، ولی امروزه استراتژیست موفق کسی است که علاوه بر این ویژگیها و خصوصیات که جنبه ذاتی و غیراقتسابی دارند، به بُعد علمی و اکتسابی استراتژی نیز مسلط باشد. امروزه استراتژی دیگر صرفاً فن و هنر نیست و صرفاً محدود به صحنه نظامی هم نیست. استراتژیست موفق کسی است که شناخت کافی نسبت به ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... در کنار بُعدنظامی داشته باشد. امروزه حتی تعاریفی از استراتژی که تأکید عمده‌شان بر

باعث شده تا علاوه بر بُعد نظامی به دیگر ابعاد استراتژی نیز توجه شود. همچنین به دلیل رایج شدن روش و نگرش علمی در مفهوم و نظریه استراتژی و در واقع به منظور بررسی دقیق تر و عالمانه تر آن سخن از انواع و سطوح استراتژی به میان آمده و هر یک از این انواع و سطوح براساس حوزه ها و رشته های تخصصی مورد بررسی و کاوش قرار می گیرند. اگر به رابطه استراتژی و امنیت توجه داشته باشیم و امنیت ملی را نیز حاصل و تابع عناصر قدرت ملی بدانیم، به تبع تقسیم بندی هشتگانه عناصر قدرت ملی و آسیب پذیرها و تهدیدهای امنیتی مقارن با آنها، در مورد استراتژی نیز باید از انواع هشتگانه، متناسب با عناصر قدرت و امنیت سخن به میان آوریم. این انواع هشتگانه استراتژی البته خود زیرمجموعه استراتژی کلان (بزرگ یا ملی) قرار می گیرند که بالاترین سطح استراتژی است؛ اما علاوه بر این سطح، استراتژی از سطوح دیگری نیز برخوردار است. در سطح کلان تصمیمات برای کلیه ابعاد هشتگانه استراتژی گرفته می شود. براساس توانمندیها و منابع ملی و محدودیتهای داخلی از یک سو و براساس امکانات و محدودیتهای بین المللی از سوی دیگر برای تمام ابعاد (طبیعی - محیطی، انسانی - اجتماعی، اقتصادی، نظامی، علمی - تکنولوژیک، ارتباطی، فرهنگی - ایدئولوژیک و سیاسی) در این سطح برنامه ریزی و تصمیم گیری صورت می گیرد. در سطح پایین تر از استراتژی کلان (Grand Strategy)، یعنی در سطح صحنه

عملیات (Theater Strategy) رابطه میان عناصر قدرت ملی و صحنه رویارویی مورد بررسی قرار می گیرد. و صحنه رویارویی دو کشور در حد ممکن محدود و محصور می شود. در سطح عملیاتی استراتژی (Operational Strategy) تأثیر متقابل توانمندیهای کشورهایی که رویاروی هم قرار می گیرند مورد بررسی قرار می گیرد. در این سطح به تمام ابعاد و زوایای قدرت طرفین توجه می شود و توانیها و روشهای خود و طرف مقابل مورد ملاحظه قرار می گیرند. در سطح تاکتیکی استراتژی (Tactical Strategy) بهترین نحوه استفاده از قدرت و توانیهای ملی با ملاک قراردادن حداکثر استفاده از حداقل منابع یا به عبارتی استفاده بهینه از منابع براساس چگونگی آرایش آنها مورد توجه قرار می گیرد. و بالاخره در سطح فنی استراتژی (Technical Strategy) به عنوان پایین ترین سطح استراتژی، به چگونگی عمل طرف مقابل و نحوه واکنش نسبت به آن براساس آمار و ارقام پرداخته می شود. در این سطح براساس توانمندیهای طرفین درگیری، نحوه رویارویی مستقیم با لحاظ کردن حداکثر تناسب میان آسیب پذیری طرف مقابل و حفظ امکانات خودی مورد عنایت است.^(۶۱) این سطوح مختلف هم در مورد استراتژی ملی (بزرگ) و هم در مورد هر یک از انواع هشتگانه به عنوان زیرمجموعه استراتژی ملی می توانند مورد توجه قرار گیرند و در نهایت براساس این سلسله مراتب است که میان استراتژی با امنیت و به تبع آن عناصر

قدرت ملی، بنیانهای حیاتی ملی و سیاستهای کلان ملی ارتباط برقرار می‌شود.

۴-۲-۶- ارتباط میان استراتژی و امنیت ملی: یکی از جنبه‌های مهمی که پس از دوران جنگ جهانی دوم به تدریج اهمیت یافت، ارتباط میان استراتژی و امنیت ملی است. این ارتباط از آنجا ناشی می‌شود که استراتژی وسیله‌ای برای تأمین امنیت هر واحد سیاسی محسوب می‌شود. به عبارتی از آنجا که پس از جنگ جهانی دوم دولتها بیش از پیش در صدد حفظ و تأمین امنیت و موجودیت خود برآمدند و این منظور جز با داشتن برنامه و طرح مشخص برآورده نمی‌شد، ارتباط تنگاتنگی میان امنیت به عنوان هدف و استراتژی به عنوان وسیله‌ی دستیابی به این هدف برقرار شد.

استراتژی ملی بیانگر به کارگیری تواناییهای ملی (عناصر قدرت ملی) برای تحقق اهداف ملی است. حال اگر همانند «کالینز» امنیت را به عنوان یک هدف ملی تلقی کنیم، استراتژی ملی عبارت خواهد بود از: «فن و علمی که قدرت ملی را تحت تمام شرایط به منظور کنترل طرف مقابل به اندازه و طریق مورد نظر با به کاربردن تهدید، نیروهای مسلح، فشار غیرمستقیم، سیاست طفره و گریز و سایر ابزارهای قابل تصور بسیج می‌کند و بدین وسیله علایق و مقاصد امنیت ملی را برآورده می‌سازد.»^(۶۲) این تعریف از استراتژی ملی هم میان امنیت و استراتژی رابطه برقرار می‌سازد و هم ابهام تفاوت میان استراتژی ملی و استراتژی امنیت ملی را می‌زداید.

علاوه بر امنیت که در تعریف کالینز به عنوان هدف استراتژی مورد توجه قرار گرفته است، اندیشمندان دیگر بر مفاهیمی چون ارزشها، منافع و... نیز به عنوان هدف استراتژی تأکید کرده‌اند. بنابراین استراتژی خواه «فن مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه در جهت تحقق و نیل به هدف مشخص»^(۶۳) و خواه «برنامه‌ای که نظام با استفاده از همه امکانات خود می‌خواهد به اهداف حیاتی برسد»^(۶۴) و یا هر تعریف دیگری داشته باشد، حاکی از برنامه و طرحی مشخص برای رسیدن به هدفی مشخص است. در استراتژی همیشه با توجه به امکانات و محدودیتها، برنامه برای دستیابی به اهداف تعیین می‌شود از این رو چنانچه استراتژی را «مجموعه‌ای از انتخابها با توجه به محدودیتها و امکانات عالم واقع به قصد نائل شدن به اهداف ترسیم شده در سطح واحد تحلیل»^(۶۵) بدانیم، هم به برنامه و هدف مشخص استراتژی و هم به محدودیتها و امکانات توجه داشته‌ایم. با لحاظ کردن این عناصر و مفاهیم در تعریف استراتژی، این اصطلاح را در هر زمینه‌ای می‌توان به کار برد و دیگر استراتژی محدود به صحنه جنگ و نظامی‌گری صرف نمی‌شود. با این وجود برای تعریف استراتژی صرفاً به داشتن برنامه و هدف و توجه به امکانات و محدودیتها کافی نیست. طبعاً استراتژی ملی هر کشور مبتنی بر عناصر قدرت ملی آن است. به علاوه از آنجا که استراتژی و تفکر استراتژیک مبتنی بر آینده‌نگری از یک سو و استفاده بهینه از فرصتها

از سوی دیگر است و براساس سیاستهای کلان ملی و بنیانهای حیاتی ملی شکل می‌گیرد و در راستای تأمین و تضمین آنها حرکت می‌کند، هرگونه تعریف از استراتژی ملی بایستی مبتنی بر این مقولات نیز باشد. همچنین با گسترش مطالعات استراتژیک امروزه استراتژی دیگر صرفاً فن و هنری که مبتنی و متکی بر استعدادها و تجارب شخصی باشد نیست، بلکه علاوه بر اینها مبتنی بر اصول و ضوابط معتبر علمی هم هست. بر این اساس می‌توان گفت استراتژی ملی عبارت است از:

«علم، فن و هنر به کارگیری بهینه عناصر قدرت ملی در راستای تأمین امنیت بنیانهای حیاتی ملی و تضمین سیاستهای کلان ملی»

براساس تعریف مذکور از استراتژی ملی و براساس تعاریف و مفاهیم پیش گفته در مورد قدرت، امنیت و بنیانهای حیاتی و سیاستهای کلان ملی، استراتژی ملی در تعریف مذکور:

اول آنکه صرفاً فن و هنر و یا صرفاً علم نیست، بلکه مجموعه‌ای از تجارب شخصی و استعدادهای ذاتی (فن و هنر) در کنار اصول و قواعد پذیرفته شده و اکتسابی علمی است.

چهارم، هدف از به کارگیری این عناصر تأمین امنیت بنیانهای حیاتی ملی از یک سو و تضمین سیاستهای کلان ملی از سوی دیگر است. گفته شد که امنیت مفهومی عینی، ذهنی و زبانی و نیز مفهومی دو چهره است که فرصت و تهدید آن با یکدیگر هم‌نشین است و با فقدان (یا کاهش) آسیب‌پذیری و تهدید ممکن می‌شود، بنابراین می‌توان گفت استراتژی ملی علم، فن و هنر به کارگیری بهینه عناصر قدرت ملی هر واحد سیاسی برای رفع تهدید (تهدیدزدایی) و ایجاد احساس ایمنی (فرصت‌سازی) است که از طریق کاهش آسیب‌پذیریها و تهدیدها ممکن می‌شود. بدین ترتیب تفاوتی میان استراتژی ملی و استراتژی امنیت ملی وجود ندارد زیرا هر دو به دنبال رفع تهدید و ایجاد احساس ایمنی از طریق کاهش آسیبها و تهدیدها علیه بنیانهای حیاتی و سیاستهای کلان ملی با اتکاء به عناصر قدرت ملی هستند.

دوم، مستلزم استفاده بهینه از توانمندیها و امکانات بالقوه و بالفعل ملی است که در ذات خود توجه به امکانات و محدودیتها را نهفته دارد. سوم، تعریف استراتژی همانند تعریف امنیت مبتنی بر عناصر قدرت ملی است. بنابراین همان‌گونه که در تعریف و تقسیم عناصر قدرت

پنجم، هدف نهایی و اصلی استراتژی ملی تأمین امنیت بنیانهای حیاتی ملی و تضمین سیاستهای کلان ملی است. جایگزینی اصطلاح بنیانهای حیاتی ملی به جای مفاهیمی نظیر اهداف و مقاصد یا منافع ملی به این دلیل است که بنیانهای حیاتی ملی نه تنها مفاهیم مذکور را

در برمی گیرد ارزشها و هنجارهای ملی را نیز شامل می شود. بنابراین منظور از بنیانهای حیاتی ملی، اهداف، ارزشها و منافع ملی است که در کنار سیاستهای کلان ملی از یک سو مبنا و اساس طراحی استراتژی امنیت ملی هستند و از سوی دیگر تأمین و تضمین آنها هدف اصلی استراتژی امنیت ملی است.

۷- ارتباط عوامل تعیین استراتژی و آغاز مرحله تدوین استراتژی ملی

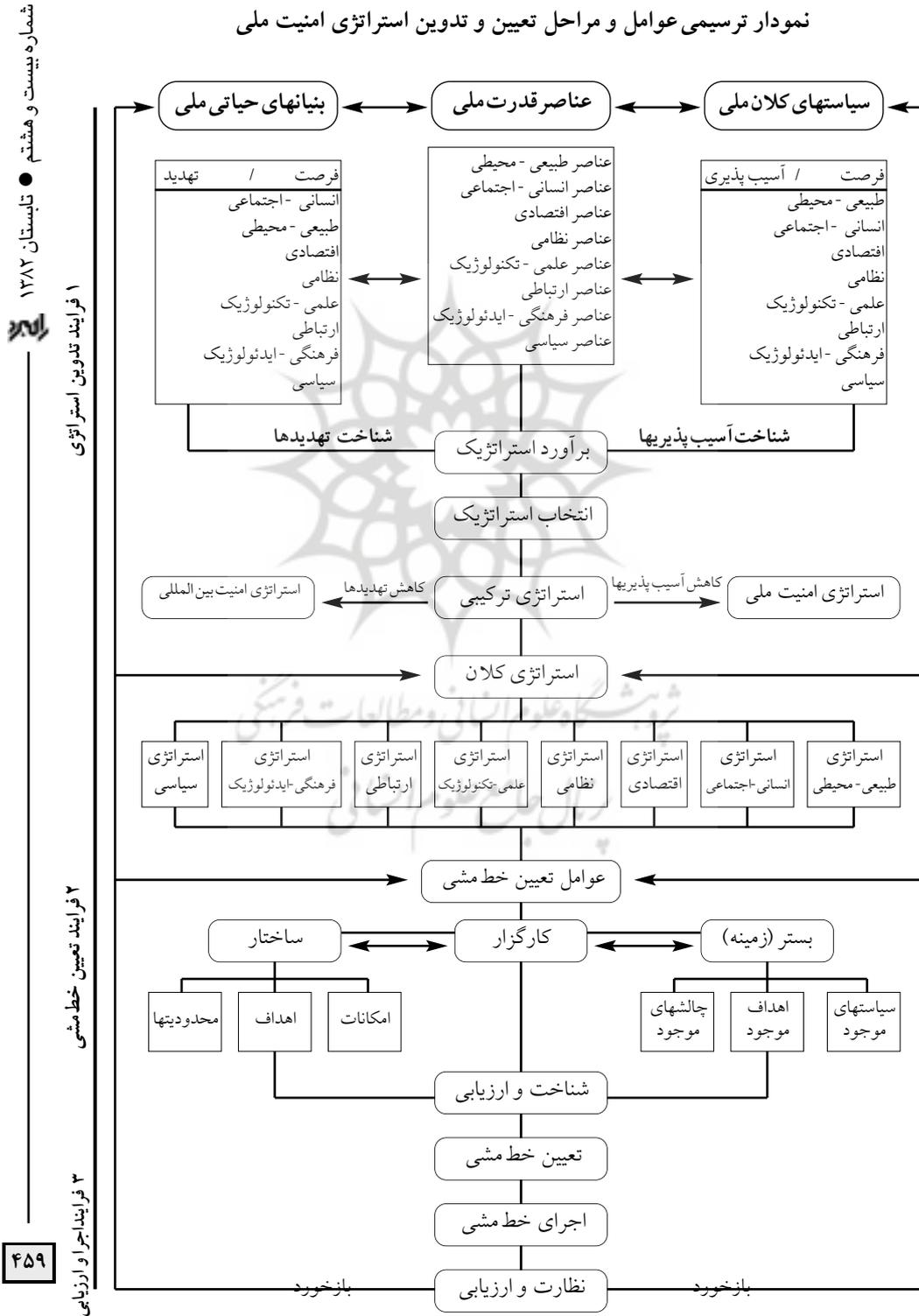
هدف استراتژی حتی اگر رشد و توسعه ملی باشد، باز هم فراتر از حفظ موجودیت و بقا نیست. به عبارت دیگر حفظ موجودیت و بقای هر واحد سیاسی (امنیت ملی) هدف اساسی استراتژی است. بر همین اساس است که معمولاً میان استراتژی ملی و استراتژی امنیت ملی تفاوت آشکاری قائل نمی شوند. زیرا در هر دو مورد، استراتژی وسیله ای است برای تأمین امنیت بنیانهای حیاتی ملی و تضمین سیاستهای کلان ملی که حصول به این هدف علاوه بر مراحل مذکور نیازمند گذر از سه فرایند تدوین استراتژی، تعیین خط مشی و اجرا و ارزیابی است:

۸- فرایند تدوین استراتژی

اولین مرحله تعیین استراتژی ملی علاوه بر شناسایی عوامل مذکور نیازمند برآورد استراتژیک و انتخاب استراتژیک نیز هست در مرحله برآورد استراتژیک، استراتژیست با مبنا قراردادن عناصر قدرت ملی در صدد شناخت

آسیب پذیریها و تهدیدها نسبت به بنیانهای حیاتی ملی و سیاستهای کلان برمی آید. (۶۶) شناخت آسیب پذیریها براساس بررسی قابلیت و ظرفیت هر واحد سیاسی صورت می گیرد. چنانچه کشوری دارای قابلیت بالا و ظرفیت انعطاف پذیر و قابل تطبیق باشد، آسیب پذیری آن کم خواهد بود ولی چنانچه آن کشور دارای قابلیت پایین و ظرفیت انعطاف ناپذیر و غیر قابل تطبیق باشد آسیب پذیری آن زیاد خواهد بود. البته شناخت آسیب پذیریها تنها بخشی از مرحله برآورد استراتژیک است. در این برآورد و ارزیابی همچنین باید به تهدیدات محیط بیرونی توجه داشت. ارزیابی تهدیدات محیط بیرونی به واسطه نحوه عمل آنها صورت می گیرد. برای درک نحوه عمل تهدیدها از یک سو باید به میزان جدیت تهدید و از سوی دیگر به نوع یا انواع آن توجه داشت. این ارزیابی را از طریق شاخصهای میزان جدیت تهدید و هشت نوع تهدید (براساس عناصر هشتمگانه قدرت ملی) می توان انجام داد. به دنبال برآورد استراتژیک، مسئله انتخاب استراتژیک نیز مطرح می شود. انتخاب استراتژیک با این فرض آغاز می شود که ناامنی حاصل آسیب پذیریهای داخلی و تهدید بیرونی است و بنابراین حداقل سه گزینه متفاوت پیش روی استراتژیستها وجود دارد که با انتخاب یکی از آنها باید به مشکلات امنیتی پاسخ گویند. در صورتی که کاهش آسیب پذیریها در دستور کار قرار گیرد، استراتژی کلان براساس گزینه «استراتژی امنیت ملی»، و در صورتی که کاهش

نمودار ترسیمی عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی



تهدیدهای بیرونی در دستور کار قرار گیرد، استراتژی کلان براساس گزینه «استراتژی امنیت بین‌المللی» طراحی و تدوین می‌شود. اگر استراتژی امنیت ملی برگزیده شود، سیاست امنیتی متوجه کاهش آسیب‌پذیری دولت خواهد بود. آسیب‌پذیری را می‌توان از طریق افزایش اتکای به خود و یا ایجاد نیروهای متقابل برای رویارویی با تهدیدات خاص کاهش داد. اگر گزینه دوم یعنی استراتژی امنیت بین‌المللی در پیش گرفته شود، سیاست امنیتی بر منابع و علل تهدید متمرکز می‌شود.

استراتژی امنیت ملی این مزیت را دارد که به دولت اجازه کنترل تدریجی بر منابع ناامنی را داده و باعث به‌وجود آمدن امنیتی پایدار می‌شود، امامعمولاً کشورهایی که دارای قابلیت پایینی هستند توانایی اتخاذ چنین استراتژی‌ای را ندارند. استراتژی امنیت بین‌المللی برای کشورهایی که دارای قابلیت بالایی نیستند مناسب‌تر است زیرا به آنها اجازه‌ی‌گیری اهداف خود از طریق هماهنگی با قدرتهای بزرگ را می‌دهد. اما این استراتژی نیز از آنجا که متکی بر مدیریت روابط میان دولتهایی است که در کشمکش قدرت هستند و اتحاد با کشورهای دیگر را جز با زیرسلطه بردن آنها نمی‌پذیرند، بسیار دشوار و مخاطره‌آمیز است.^(۶۷)

با وجود مشکلات مذکور برای انتخاب جداگانه هر یک از استراتژیهای مذکور، به نظر می‌رسد بهترین انتخاب، ترکیبی از استراتژیهای امنیت ملی و بین‌المللی باشد. در این گزینه

۹- فرایند تعیین خط‌مشی

پس از آنکه استراتژی کلان و استراتژیهای مربوط به هر حوزه قدرت ملی تدوین شد، این استراتژیها باید به سیاست (خط‌مشی) تبدیل شوند. برای تبدیل استراتژی به خط‌مشی در ابتدا بایستی به عوامل تعیین‌کننده در این زمینه توجه داشت. سه عامل اصلی ۱- بستر(زمینه)؛ ۲- کارگزار؛ و ۳- ساختار، در تعیین خط‌مشی بسیار مهم هستند. بستر یا زمینه، مشتمل بر سیاستها، اهداف و چالشهای موجود و ساختار مشتمل بر امکانات، اهداف و محدودیتهاست که براساس آنها کارگزار به شناخت و ارزیابی وضعیت موجود و در نهایت تدوین خط‌مشی جدید می‌پردازد. با تدوین خط‌مشی دومین فرایند تدوین استراتژی نیز پایان یافته و مرحله

سوم که اجرا و ارزیابی است آغاز می شود.

۱۰- فرایند اجرا و ارزیابی

تدوین استراتژی و تعیین خط مشی چنانچه به مرحله عمل در نیاید، تلاشی بیهوده خواهد بود. بنابراین فرایند اجرا و ارزیابی استراتژی علی رغم اینکه آخرین مرحله آن است، مهم ترین و شاید بتوان گفت دشوارترین مرحله نیز می باشد. در این مرحله با عنایت به چارچوب کلی استراتژی، سیاستها یا خط مشیها اجرا و مورد نظارت و ارزیابی قرار می گیرند و در نهایت باز خورد آنها بر عوامل تعیین خط مشی و استراتژی آشکار می گردد. تمامی عوامل تعیین استراتژی امنیت ملی و جایگاه هر یک در مراحل و فرایندهای تدوین استراتژی، تعیین خط مشی و اجرا و ارزیابی در نمودار ترسیمی عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی نشان داده شده اند:

پانویست ها

- ۱- محمدرضا تاجیک، مقدمه ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، (تهران: مرکز بررسیهای استراتژیک، ۱۳۸۱)، ص ۱۶۹.
- ۲- برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، (تهران: سمت، ۱۳۷۲)، ص ص ۱۱۴-۱۲۳.
- ۳- گی روشه، کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، (مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۹)، ص ۷۵.
- ۴- محمود عسگری، «منافع ملی در عصر جهانی شدن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۹۶.
- ۵- به نقل از محمد رضا تاجیک، همان، ص ص ۱۷۷-۱۷۶.
- ۶- نقل از: هوشنگ عامری، اصول روابط بین الملل، (تهران: آگاه،

- ۷۷)، ص ص ۳۵۱-۳۵۰.
 - ۷- نقل از: جلیل روشندل، امنیت ملی و نظام بین المللی، (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، ص ۶۸.
 - ۸- هوشنگ عامری، همان، ص ۳۵۱.
 - ۹- هانس جی مورگنتا، سیاست میان ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹)، ص ص ۲۵۳-۱۹۷.
 - ۱۰- برای مطالعه نمونه هایی از این گونه تقسیم بندیها مراجعه شود به:
 - علیرضا سنجایی، استراتژی و قدرت نظامی، (تهران: پازنگ، ۱۳۷۵)، ص ص ۷۷-۷۶.
 - حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، (تهران: دهخدا، ۱۳۶۸)، ص ۲۰۶.
 - ۱۱- فرهاد درویشی سه تلانی، تأملی نظری بر امنیت ملی، (تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۷۶)، ص ص ۸۵-۸۴.
 - ۱۲- محمد علی بصیری، «تحولات مفهوم امنیت ملی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پانزدهم، شماره ۴ - ۱۶۳، ص ۱۶۶.
 - ۱۳- آر. دی مک لارن، «مدیریت امنیت ملی: تجربه آمریکا و درسهایی برای جهان سوم»، در امنیت ملی در جهان سوم، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۳۳۲.
- 14- Helga Haftendorn. "the security puzzle: theory - Bulding and Discipline Building in International security", *International studies Quarterly*, Vol. 35, March 1991. p. 5-6.
- ۱۵- باری بوزان، مردم، دولتها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۳۰۱.
 - ۱۶- ادوارد. ای. آزر و چونگ این مون، «بازاندیشی مقوله امنیت ملی در جهان سوم»، در امنیت ملی در جهان سوم، همان، ص ۱۱.
 - ۱۷- به نقل از: رابرت ماندل، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۴۳.
 - ۱۸- به نقل از محمد رضا تاجیک، «قدرت و امنیت در عصر پسا مدرنیسم»، گفتنمان، شماره صفر، بهار ۷۷، ص ۴۶.
 - ۱۹- به نقل از محمد رضا تاجیک، مقدمه ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ص ۴۶.
 - ۲۰- به نقل از باری بوزان، همان، ص ۳۱.
 - ۲۱- فرانک. ان. تراگرواف. ان. سیمونی، به نقل از محمد رضا تاجیک، همان، ص ۴۳.
 - ۲۲- باری بوزان، «مردم، دولتها و هراس؛ مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در امنیت ملی در جهان سوم، همان، ص ۳۲.

- ۲۳- اصغر افتخاری، «امنیت در حال گذار؛ تحول معنای امنیت در قرن بیست و یکم»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳۲.
- ۲۴- باری بوزان، **مردم، دولتها و هراس**، ص ۲۸-۱۵.
- ۲۵- اصغر افتخاری، همان، ص ۳۳.
- ۲۶- برای اطلاع بیشتر در این زمینه علاوه بر منبع مذکور مراجعه شود به: قدیر نصری، **نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۳۷-۴۴.
- ۲۷- رابرت ماندل، همان، ص ۴۴.
- ۲۸- باری بوزان، همان، ص ۳۴.
- ۲۹- محمد رضا تاجیک، همان، ص ۴۱.
- ۳۰- برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به ادوارد. ای. آزرچونگ این مون، همان.
- ۳۱- باری بوزان، همان، ص ۱۷.
- ۳۲- به نقل از محمد رضا تاجیک، همان، ص ۴۲.
- ۳۳- ادوارد. ای آزرچونگ این مون، «ابعاد نرم‌افزاری امنیت ملی»، ترجمه گروه امنیت ملی، **فصلنامه سیاست دفاعی**، سال ششم، شماره ۲۲، بهار ۱۳۷۷، ص ۳۹-۵۸.
- ۳۴- قدیر نصری، همان، ص ۴۳-۴۲.
- ۳۵- به نقل از محمد رضا تاجیک، همان، ص ۴۲.
- ۳۶- قدیر نصری، همان، ص ۴۴.
- ۳۷- حسینی نوذری، **پست مدرنیته و پست مدرنیسم**، (تهران: نقش جهان، ۱۳۸۰)، ص ۲۹.
- ۳۸- اصغر افتخاری، همان، ص ۳۴.
- ۳۹- حسینی نوذری، همانجا.
- ۴۰- قدیر نصری، همانجا.
- ۴۱- محمد رضا تاجیک، **جامعه امن در گفتمان خاتمی**، (تهران: نی، ۱۳۷۹)، ص ۷-۵۶.
- ۴۲- قدیر نصری، همان، ص ۴۸.
- ۴۳- به نقل از محمد رضا تاجیک، **مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، همان، ص ۴۵.
- ۴۴- استوارت. آر. کَلگ، **چارچوبهای قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۲۶۹.
- ۴۵- نقل از محمد رضا تاجیک، همان، ص ۵۷.
- ۴۶- نقل از همان، ص ۳۲-۳۳.
- ۴۷- برای مطالعه بیشتر در مورد ویژگیهای مفهوم امنیت ملی مراجعه شود به: رضا خلیلی، «مهاجرت نخبگان، پدیده‌ای اجتماعی یا موضوع امنیت ملی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱۶، تابستان ۸۱، ص ۴۳۰-۴۲۵.
- ۴۸- باری بوزان، همان، ص ۱۳۵.
- ۴۹- سعیده لطفیان، **استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶)، ص ۱.
- ۵۰- علیرضا سنجابی، همان، ص ۲۷.
- ۵۱- ناصر ثقفی عامری، **استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، ص ۳.
- ۵۲- برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: محمد حسین جمشیدی، **مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در ایران**، (تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۰)، بخش اول.
- ۵۳- به نقل از سعیده لطفیان، همان، ص ۲.
- ۵۴- به نقل از ناصر ثقفی عامری، همانجا.
- ۵۵- برای اطلاع بیشتر در مورد برخی از این تعاریف مراجعه شود به: امیرحسین علی‌نقی، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱۶، تابستان ۸۱، ص ۳۳۱-۳۳۲.
- ۵۶- ناصر ثقفی عامری، همان، ص ۶-۴.
- ۵۷- جان بلیس و دیگران، **استراتژی معاصر**، ترجمه هوشمند میرفخرایی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)، ص ۲۹.
- 58- Merriam webster, webster third New International Dictionary, springfield, 1993.**
- ۵۹- به نقل از سعیده لطفیان، همان، ص ۴.
- 60- U. S. Joint chiefs of staff. Dictionary of united states Military terms for Joint Usage.** (washington D. C: Gpo, 1994), p. 135.
- ۶۱- برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: سعیده لطفیان، همان، ص ۲۴-۱۲.
- ۶۲- جان ام. کالینز، **استراتژی بزرگ: اصول و رویه‌ها**، ترجمه کوروش بایندر، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، ص ۴۶.
- ۶۳- ناصر ثقفی عامری، «استراتژی در فرایند تحول» در **مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم**، به اهتمام سید علی قادری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۲۱۶.
- ۶۴- محمدجواد لاریجانی، **مقولاتی در استراتژی ملی**، (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹)، ص ۵۱.
- ۶۵- امیرحسین علی‌نقی، همان، ص ۳۲۳.
- ۶۶- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: مرادعلی صدوقی، «ماهیت و متدولوژی استراتژی امنیت ملی»، **برداشت اول**، سال اول، شماره ۳، ص ۱۴ و ۱۵.
- ۶۷- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: باری بوزان، همان، ص ۳۶۸-۳۶۴.